

رمان نبض تند عشق | یگانه ظهوری راد



این کتاب در سایت یک رمان ساخته شده است (1roman.ir)

[پیشنهاد می شود](#)

[دانلود رمان عروس اجباری](#)

[دانلود رمان خاتمه بهار](#)

[دانلود رمان نانحس](#)

اوف خسته شدم از نوشتن نگاهی به ساعت میندازم ساعت ۱۰ شد اینقدر غرق تو گذشته شدم متوجه گذر زمان نشدم آخرین خط رو هم نوشتم و دفتر رو بستم عادت هر شبم بود خیلی وقت بود شروع کرده بودم به نوشتن گذشته..اخ یادم رفت به میثم زنگ بزنگ ببینم کالاهای رسیده یا نه؟

ای بابا اسم این میثم احمق کجاست؟؟.. اهان پیدات کردمیک بوق ..دو بوق ..سه بوق..میخواستم قطع کنم ک صدای خواب الودش تو گوشی پیچید:

+الوتو دیگه کی هستی نره خر اخیه ابن وقت شب وقت زنگ زدنه؟؟

چشام چهار تا شد این میثم بود؟ تا حالا این روی شاسکولیش رو ندیده بودم تازشم هنوز ساعت ۱۰ شبه همچین دیر وقت هم نیس....از فکرای خودم خندم گرف ..فکر کنم صدامو شنید چون کاملا به طور ترسناکی گفت:مرض و گوشی رو قطع کرد ...هه جالبه ...دوباره گرفتمش و ایندفعه نداشتم شروع کنه به چرت و پرت گفتن ...- دهننتوبند میثم وگرنه به خدا دستم بهت برسه خفت میکنم حالا من نره خرم اره؟؟ عوضی فقط فردا زیاد جلوی چشمم نباش وگرنههههه....

+اوه خدای من امپراطور من شما یید؟؟- بسه، بسه لازم نکرده زبون بریزی پسره احمق+ باشه بابا غلط کردم انر بفرمایید بانو؟- گوش کن ببینم کالاهای رسیده یا نه؟ + اره خانم خانما کارها همه چی روبراهه شما نگران نباشید.. خب؟ میدونستم تا وقتی میثم رو دارم نباید نگران چیزی باشم....- باشه ممنون شبت بخیر+ تو هم شبت بخیر خانم گل....(یادمه وقتی اومدم امریکا برای اولین بار میثم رو تویک رستوران دیدم نمیدونم چرا حس میکردم ک من میتونم با این پسر به اون بالا بالاها برسم درست هم فکر میکردم .من با کمک میثم تونستم قدرت .شهرت. ثروت .اعتبار .همه چی رو به دست بیارم ..و همینطور اون هم تونست به وسیله من همه اینها رو

بدست بیاره ..من و میثم همدیگه رو کامل میکردیم ...من تونستم با کمک میثم خیلی چیزها بدست بیاریم مهم نیس چطوری اما تونستیم....

ما نزدیک به ۸ ساله ک با همیم ..و باهم شروع کردیممیخوام خودمو معرفی کنم کامل ..درست ..و برای اولین بار ...من یگانم ...یگانه راد .. ۲۷ ساله از تهران .. پوست گندمی با چشم های مشکی . کشیده .قد متوسط .با موژه های بلند و فر خودم ک عاشق خودمم بقیه رو نمیدونم ..خخخخ

۱۹ سالم بود ک با خانوادم صحبت کردم ک اجازه بدن من برای ادامه تحصیل به امریکا برم ..اما اونا مخالفت کردن ..ولی من به دنبال ارزو هام بودم به دنبال اهدافم ..به کمک عمه پدرم ک خانمی بسیار ثروتمند بود تونستم از ایران خارج بشم ..اونشب یه نامه برای خونوادم گذاشتم و برای همیشه از پیششون رفتم ...پدر و مادرم زیاد به من اهمیت نمیدادن ..واسه همین مطمئن بودم از رفتن من ناراحت نشدن ...پدر و مادرم هر دو شون پزشک بودن و هر کدومشون مشغله های خودشون رو داشتن ..اونا میخواستن ک من زودتر ازدواج کنم ک دیگه باری روی دوششون نباشم تا مجبور نباشن مواظب من باشن ..اما من یگانه بودم نمیدانستم کسی جلوی پیشرفتم رو بگیره ..حتی خانوادماونروز رو خوب یادمه ک میثم هم میخ من شده بود شاید اونهم همین حس رو نسبت به من داشت ..نمیدونم اما هیچ وقت بهم نگفت ک چرا اونروز مات من شده بود ...تا اینکه بالاخره بعد از کلی کلنجار رفتن با خودش از سر میزش بلند شد و اومد کنار من نشست ..با فکر کردن به اون روزها لبخند رو لبم نشست.....

+سلام....(به نگاه بهش انداختم یه پسره چشم سبز با لبای قلوه ای و ابروهای باریک پوست سفید و موژه های بلند ..واقعا جذاب بود ..نفس گیر بود زیاد ددد...هیكل ورزشکاری هم داشت معلوم بود خیلی روشن کار کرده ...مشغول انالیزش بودم ک+ بسه بابا تموم شدم...

-جانم؟! + ای بابا میگم تموم شدم اینقدر نگام کردی پشت چشمی براش نازک کردم و گفتم : همچین مالی هم نیستی ...

یه پوزخند کاملا حرصی زد .. - بله .بله شما درست میفرمایید مادمازل + اسمت چیه؟؟ با سوالش سرمو آوردم بالا و نگاهی بهش انداختم - اسم تو چیه؟؟ + میثم ... - منم یگانم .. + اوه یگانه ینی بینظیر و منحصر به فرد درست گفتم ..؟؟؟ (چ جالب همه رو درست گفت - اره درست گفتی .. + اسم قشنگی داری .. - ممنون) دلم میخواست ببینم اوضاعش چطوره اخر تپیش به بچه پولدارا میخورد ..) - تو اینجا زندگی میکنی؟؟ + اره من اینجا هم به دنیا اومدم ... - جدا پس چقدر خوب فارسی حرف میزنی؟؟ + اخه من دورگه ام پدرم ایرانیه ... بابام همیشه دلش میخواست من یه ایرانی اصیل باشم .. برا همین اجازه نمیداد به زبون دیگه ای بجز فارسی حرف بزنم - چ جالب پس از اون بچه مایه دار های سوسولی؟؟؟؟ چشم غره ای بهم رفت و ادامه حرفمو برید + نخیرم اینطور نیست ... من میخوام بیزینس خودمو راه بندازم ... و راهمو از بابام جدا کنم چون دیگه از جمله ای ک گفتی و همه میگن خسته شدم ... (اهان دیدی گفتم این پسر شاه کلید منه و من و اون باهم میتراکونیم اون الان امدگی هر کاری رو داره)

-تحصیلاتت چقدره؟؟؟ + فوق لیسانس شیمی - اوه خدای من پسر دمت گرم ... + پس چی فکر کردی رتبه ۱کنکورم و توی دانشگاه تموم اون ۷ سال رتبه برتر شدم (یه لحظه مخم هنگیدبابا این از منم باهوش تره و چیزی ک بیشتر از هر چیزی توجهمو به خودش جلب کرد این بود ک اون هم ..هم رشته من بود ...با این تفاوت ک من لیسانس داشتم و قصد داشتم فوق رو بگیرم ..اونم فوق داشت ..من دوران دبیرستانم رو جهشی خوندم بخاطر همین تونستم زودتر از بقیه مدرکمو بگیرم ...) + به چی فکر میکنی؟؟ - هیچی ... - به نظرت چطوره یه کاری رو باهم شروع کنیم اخه من و تو هم رشته ایم ... پایه هر کاری هستی؟؟ + واقعا؟؟؟؟؟؟ - اره ... + چ باحال مثلا

چ کاری رو شروع کنیم... - بهت میگم حالا..... با صدای زنگ گوشیم از فکر و خیال اومدم بیرون کیه این موقع شب ؟؟؟؟

-بله ؟؟ + سلام خانم .. - بله بفرمایید ؟؟ + خانم من وکیل جدید شرکت هستم امیر فتاحی.

خواستم خدمتتون عرض کنم ک فردا یه جلسه مهم داریم خاطر تون هست که؟؟

-بله چطور مگه؟ مشکلی پیش اومده ؟؟

+نخیر خانم نگران نباشید راستش من مطلع شدم آقای افشار مدیر عامل شرکت کیان دارو قصد داره ک جلسه فردا ما رو با مشتری هامون رو بهم بزنه اخه اونها مطمئن هستن ک ما این مشتری هارو جذب خودمون میکنیم و احتمال امضای قرارداد حتی تو جلسه اول هست.....

داشتم حرف هاشو حلاجی میکردم ک با صداش به خودم اومدم...

+خانم صدامو میشنوید؟؟؟

-اره باشه ممنون ک خبر دادی خودم این مشکل رو حل میکنم تو تمام حواستو بذار برای جلسه فردا خب؟؟؟ + چشم خانم هر چی شما بگید ..دیگه مزاحمتون نمیشم شب خوش.....

-شب خوش..... (باید یه کاری بکنم ..فکری به سرم زد لباس هامو پوشیدم ..باید مخفیانه میرفتم کسی نباید بویی ببره.. چون اگ من کیان رو هم راضی باقیه شرکاش نمیدارن کیان به حرفم کنه..... زیپ کاپشنم رو بالا کشیدم ..سوییچمو برداشتم ..داشتم به سمت در میرفتم ک یه لحظه نگاهم به قیافه خودم توی آیینه افتاد قیافم ترسناک شده بود اونقدر عصبانی بودم ک حد نداشت کیان چجوری جرئت کرده بود

علیه من نقشه بچینه... بهت نشون میدم آقای کیان افشار ک درافتادن با انجل ینی چی من برنده این بازی میشم.. و تو هم فقط تماشا میکنی حالا میبینی.....

وقتی با میثم کار رو شروع کردیم اون اسم انجلا یا به قول خودش انی رو برام گذاشت... از اون موقع به بعد اسم انجل از لحاظ قدرت و ثروت و نفوذ تو کل اروپا و امریکا پیچید کسی ک بقیه حتی جرئت مستقیم نگاه کردن تو چشماشو نداشتند.....

در خونه رو باز کردم و سوار اسانسور شدم تو تموم مسیر به اون نقشه ای ک برای اون پسر به ظاهر زرنگ داشتم فکر میکردم.. (طبقه همکف) تو پارکینگ دنبال ماشینم بودم ک گوشیم زنگ خورد میثم بود... رد تماس دادم و به سمت عمارت کیان روندم... به سختی تونستم اونهمه نگهبان و سگ و دوربین رو رد کنم خدا لعنت کنه کیان... داشتم همینطور دور و بر خونه رو دید میزدم ک با صداش میخ زمین شدم....

+به به انی خانم گل پارسال دوست امسال غریبه خانم جون... - خفه شو کیان تا جایی ک یادم میاد از اولشم رابطه دوستانه ای با تو نداشتم.. اینجا هم واسه احوال پرسسی نیومدم اومدم بهت بگم ک فردا قراره یه جلسه مهم تو شرکت بر گزار بشه فقط وای به حالت کیان اگ بخوای کاری کنی

اومدم فقط بهت هشدار بدم (همینطور عین مسخ شده ها نگام میکرد از نقطه وضعی ک نسبت بهم داشت باخبر بودم - فهمیدی چی گفتم؟؟

+مگ تو چی داری ک من هر دفعه اینقدر جذبت میشم؟؟؟(ای بابا باز داشت بحث رو میبرد یه جای دیگه..) - کیان؟؟

+جان کیان؟؟؟.. پوفی زیر لب گفتم و ادامه دادم - فردا ادم هاتو جلوی شرکتم ببینم یا کاری کنی تموم مدارکی رو ک ازت دارم پیش رقیبات رو میکنم فکر کنم بدشون نیاد سر تو زیر اب کنن..... به وضوح جا خوردنش رو دیدم... +از کدوم مدارک حرف میزنی من هیچ مدرکی به جا نمیذارم پیش هیچ کس..... - اما یادت نره کیان ک

مظلومانه نگام کرد ...خندم رو کنترل کردم تا عصبانیش نکنم - الهی داداش قشنگم تو اصلا شبیه اون نیستی اخه به قول خودت اون زحمتکشه ...اما تو.....نچ
نچ..همینطور نچ نچ میکردم و وارد شرکت شدم ک دیدم با سرعت خودشو بهم
رسوند ..- خانم افسری اگ مشتری ها اومدن خیلی زود بهم خبر بده....+چشم
خانم.....

وارد اتاق ک شدم از استرس معدن تیر کشید و خم شدم ..- اخ..+ چیشد انی؟؟؟
خوبی؟؟ - اره خوبم چیزی نیست...

الان نیم ساعته ک مهمونا نیومدن هر دومون داریم از استرس میمیریمباصدای
خانم افسری سرمو از روی میز برداشتم ...+ خانم مهمونا اومدن- بفرستشون
داخلنگاهی به خودم تو ایینه قدی توی اتاق استراحتم انداختم ..یه پیراهن لجنی
تا بالای زانو با کفش های پاشنه ۱۰ سانتی به همون رنگ پیرهنم باریکی دور کمرم رو
خیلی باریک نشون میداد هیکلم زیادی روی فرم بود اونقدری ک نگاه هر کسی رو به
خودش جلب میکرد ..ارایشم هم ساده و مات بود رژلبم رو تمدید کردم ..چشمام
حالت خمار و کشیده ی خودشو حفظ کرده ارایش سبز کم رنگی ک کشیده بودم
چشمام رو خیلی خمار کرده بود ..از واریسی خودم تو ایینه دست کشیدم و برای
استقبال از مهمونا بیرون رفتم+ سلام خانم احوال شما ؟ - مچکرم آقای فدوی
حال شما چگونه مشتاق دیدار اقا؟ .بفرمایید بنشینیدوقتی مهمونا نشستن
نگاهمو تو چشمهای همشون چرخوندم و پاهای خوش تراشمو روی هم انداختم ک
متوجه خیرگی نگاه هاشون شدم

خب اقایون نظرتون چیه بحث رو شروع کنیم ..+ حتما خانم بفرمایید ... (از جام بلند
شدم و شروع کردم به توضیح دادن وقتی حرفهام تموم شد به صورت کاملا حرفه ای
چرخیدم و روبه روشن قرار گرفتم) - خب اقایون نظرتون چیه؟؟؟ + به نظرم
بهترین انتخاب برای ما این هستش ک با شرکت شما همکاری کنیم (لبخندی رو

لبم نقش بست ک حاکی از پیروزی بود... میدونستم نمیتونن همکاری با شرکت من رو رد کنن شرکت من یکی از بهترین شرکت ها در زمینه دارو و درمان بود) - این عالیه اقایون پس من به منشی میگم یه وقتی رو انتخاب کنه برای امضای قرارداد چگونه؟؟ + عالیه خانوم پس تا اون موقع به امید دیدار - به امید دیدار اقایون.....وقتی از در بیرون رفتن یه نفس راحت کشیدم ..خدارو شکر ک مشکلی پیش نیومد -....اخیس میثم راحت شدم انگار یه بار سنگین از روی دوشم برداشته شد همه چی خوب پیش رفت مگ نه؟؟؟ دیدم هرچی بهش میگم انگار نه انگار - میثم؟؟؟ + هان چی شده؟؟؟ - کجایی تو بابا دوساعته دارم باهات حرف میزنمخوبی؟؟؟ + اره خوبم...انی؟؟؟ - جان انی؟؟؟ + میشه دیگه اینقدر به خودت نرسی؟؟ - ینی چی؟؟؟

(همینجور داشت فاصله اش رو باهام کم تر میکرد تا اینکه اومد جلو و پیشونیشو گذاشت رو پیشونیم). + چون دوست ندارم کسی به اندام خواهر کوچولوی من نظر بد داشته باشهبین انی تو ابجی منی کسی که تو اوج جوونی و زیباییش اومد پیش من و بهم پیشنهاد یه کار داد الان خیلی سال از اون روزا گذشته ولی تو هنوزم ک یه خانم جا افتاده شدی هنوزم همونقدر جذاب و زیبا و مقتدری...ولی دوست ندارم تو از خیره کردن چشای مردا به خودت برای پیش بردن کارهات استفاده کنی برداشت بد نکن اما مردا ممکن یه روزی توقعات بیشتری ازت داشته باشن منظورمو ک میفهمی؟؟؟ (مات مونده بودم اون درموردم چی فکر کرده بود ..درسته تا حدودی راست میگه اما من اولین باره ک اینکار رو کردم ..ولی اینکارم حتی ذره ای از نفرتم نسبت به مردا کم نمیکنه) - دیگه چی داداشی ینی من هر وقت کارم گیر باشه از خودم استفاده میکنم تا.....+ هیس هیچی نگو ابجی میدونم انی من دیگه اینکار رو نمیکنه ..اما فقط میگم - بسه دیگه نمیخوام چیزی بشنوم تو ک میدونی من چقدر از مردا متنفرم ... میدونی کاشک هام راه خودشون رو پیدا کرده بودن دوباره

داشت حالم بد میشد... دوباره داشت اون گذشته لعنتی.. اون شبا.. اون اشکا... اون خ
یان ت.. اون زخم.. دوباره داشت واسم یادآوری میشد خیلی سعی کرده بودم اون ادم
رو از ذهنم بیرون کنم اما هیچ وقت نشد... من هیچ وقت با هیچ چیزی نمیشکستم
اما یاد اون منو بارها تا مرز جنون میبره (...). +انی من منظورم... - بسه گفتم ک
نمیخوام چیزی بشنوم.. فقط ازت توقع نداشتم داداش بزرگه...

-من از همه مردا بیزارم میفهمی؟؟ اونا فقط یه وسیله اند ک من به اهدافم برسم
واسه این اهداف هم هر کاری ک لازم باشه انجام میدم هر کاری..... اونروز ک علاوه
بر زدن شرکت یه کار دیگه ای رو هم باهم شروع کردیم من میدونستم ک برای
پیروزی باید هر کاری بکنم توک اینو خوب میدونی..... با عصبانیت کیفم رو از روی
میز برداشتم و از شرکت زدم بیرون پسره دیوونه بین چطوری کام شیرینمو تلخ کرد
با حرفاش... وقتی به خونه رسیدم خودمو روی کاناپه پرت کردم چشمامو بسته بودم
و داشتم به قدم بعدیم فکر میکردم ک صدای گوشیم بلند شد فکر کردم میثمه.....
ولی وقتی شماره سولماز رو روی گوشیم دیدم از خوشحالی جیغ کوتاهی کشیدم
..دکمه اتصال رو زدم.... - سللااااا عشقم خوبی؟؟ ای بی معرفت رفتی حاجی
. حاجی مکه... چ خبر؟؟ + سلام عزیزم خوبم... ممنون تو خوبی. نمیدونی انی چقدر
دلم واست تنگ شده دلم میخواد ببینمت رفتم خونه قبلت گفتن از اونجا رفتی
میخواستم سورپرایزت کنم حیف شد... انی میای بریم پاتوق دلم واسه اونجا تنگ
شده؟؟؟؟ - خیلی هم عالی از وقتی تو از اینجا رفتی نه من نه میثم دیگه هیچ
کدوممون نرفتین اونجا بدون تو صفایی نداره.... + الهی قربونت برم ابجی بزرگه
راستی حالا ک گفتمی از میثم چ خبر؟؟؟ - وای میخوای همه چی رو از پشت گوشب
بهت بگم بذار ببینمت مفصل حرف میزنین قطع کن نیم مین دیگه پیشتم... + باشه
بابا فعلاااا - بای.....

خیلی خوشحالم نه به چند دقیقه قبل ک داستم از غصه دق میکردم ... نه به الان ک از خوشحالی روی پا بند نیستم ... سولماز همیشه حالمو خوب میکنه
خب نگاهی به خودم توی ایینه انداختم .. خوب شدم .. سویچمو بردارم ... اینم از این پیش به سوی سولماز جوون

سولماز دوسال بعد از اشنایی من با میثم به جمعمون اضافه شد . دانشجوی پزشکی ک اهل ترکیه بود ولی برای ادامه تحصیل به امریکا اومده بود یه روز با میثم تو کافی شاپ نشسته بودیم ک توجهمون به دختری جلب شد م چند میز اونطرف تر از ما نشسته بود و داشت درس میخوند نمیدونم چ جاذبه ای داست ک ناخواسته ما رو به سمت خودش کشید وقتی باهاش کمی حرف زدیم متوجه شدیم دختر ساده و دوست داشتنيه .. از اون موقع به بعد شدیم سه تا رفیق فاب تا اینکه سولماز مجبور شد بخاطر بیماری پدرش به ترکیه برگرده ۲ سال بود ک من و میثم ازش بیخبر بودیم
نگاهی به در کافی شاپ یا همون پاتوق میندازم ... نمیدونم ابجی کوچیکه چ شکلی شده حتما جا افتاده شده .. بالاخره دیدمش پشتش به در بود و منو ندید اروم پشتش قرار گرفتم و دستامو گذاشتم رو چشماش ..

+ من این دستهارو میشناسم ... تو انی خودمی ابجی بزرگه سولماز ... - ای بابا اینقدر میگی ابجی بزرگه احساس پیری میکنم ها؟؟ خوبه ۱ سال ازم کوچیکتری .. (با عشق نگام میکنه) + خیلی دلم واست تنگ شده بود انی ... - منم همینطور عزیزم .. +
راستی انی بگو دیگه میثم کجاست هنوزم باهمید؟؟ - اره باهمیم الان خونشه بهش درمورد تو نگفتم میخوام سورپرایزش کنم ... چطوره؟ + پرفکت + خوب دیگه چ خبر؟؟ - هیچی سلامتیت امروز ابجیت تو یکی از مهمترین قرار داد هاش موفق شده + افرین بایدم موفق بشی اخه خواهر خودمی (هر دومون بلند شروع کردیم به خندیدن .. از ته دل دلم واسه خنده هامون تنگ شده بود .) + انی کجایی؟؟ - چی؟؟ چیزی گفتمی؟ + میگم بریم دیگه خیلی خستم .. گفتم اول پیام تورو ببینم بعد برم

خونه - باشه بریم .. فقط قبلش من تا سرویس برم زود میام ... + باشه منم تا وقتی میای صورت حساب رو پرداخت میکنم - باشه .. داشتتم از کنار میزها رد میشدم همینطور ک سرم پایین بود سنگینی نگاهی رو حس کردم سرمو ک بلند کردم دیدم یه پسره فوق جذاب بهم خیره شده نمیدونم چرا از نگاه این پسره اصلا حس خوبی پیدا نکرده بودم نمیدونم ... وقتی دید دارم نگاهش میکنم فوراً مسیر نگاهشو عوض کرد انگار اصلاً به من نگاه نمیکرده ... عجیبه ... نگاهمو کنترل کردم و از کنارش رد شدم .. تو ایینه سرویس نگاهی به خودم انداختم وقتی کمی ارایشمو تمدید کردم اومدم بیرون ... بیرون اومدم همانا و برخورد کردم به یه جسم سخت همانا ... گوشیم مثل یه ماهی از دستم لیز خورد و روزمین افتاد و خاکشیر شد - وایی ببین چی شد ؟ به جسم بی جون گوشیم نگاه کردم خیلی دوشش داشتتم ... - حواست کجاست چشمتا به اسمونه ک من به این گندگی رو نمیبینی یاشایدم کوری؟؟؟؟

+ هوی خانم درست صحبت کن واسه یه گوشی اینقدر گلو تو خسته نکن بگو خسارتش چقدر میشه پرداخت میکنم ..

گوشی رو جمع کردم و همینطور ک بهش تنه میزدم کنارش زدم - برو جوجه من احتیاجی به پول تو ندارم بکش کنار هیکلتو داشتتم میرفتم ک بازومو تو دستش گرفت و برم گردوند + هی گوش کن من عادت ندارم بدهکار کسی باشم الانم دستمو به معنی کافیه جلوش نگه داشتتم ... و مانع ادامه حرف شدم .. - ببین من کسی نیستم که به حرف کسی گوش کنم خب؟؟ درضمن من وقت این مسخره بازی هارو ندارم .. حالا هم دستمو ول کن ... + چیه عزیزم جوش میاری .. بودی حالااااااا تا اونموقع ک داشتی منو با نگات قورت میدادی حالا به این زودی میخوای بری؟؟؟؟؟؟؟؟ - چی؟؟ من؟؟ هه خواب دیدی خیره من داشتتم میرفتم سرویس ک متوجه شدم ..

یکی داره عین بز خیره نگام میکنه .. فقط خواستم ببینم اون کیه ک دیدم این اقا بزه شمایید....رنگ نگاهش تغییر کرد شاید از تعجب...نمیدونم ولی جوری نگام میکرد انگار منو خوب میشناسه ولی من اولین بار بود میدیدمش ... - چیه هنوز باور نمیکنی با خودت میگی چطور ممکنه کسی ک تمام مدت سرش پایین بوده متوجه خیرگی نگاهم بشه هه دهنتمو جمع کن بابا مگس نره توش ...بی توجه بهش راهمو کشیدم ک برم م دوباره بازومو کشید به طرف خودش ... + وایسااا.... (انگشت اشاره ام رو تهدید وار جلوش تکون دادم - بین دفعه آخرت باشه ک به من دست میزنی .خب؟؟ بذار برم تو نمیدونی من کیم ؟ نمیدونی اگ بخوام میتونم همین الان از زنده بودنتم پشیمونت کنم ..متوجهی ؟؟؟؟

+میشناسمت.... (اروم گفت ولی من شنیدم خودمو زدم به اون راه) - چیزی گفتمی؟؟؟ + نه بین من قصد توهین و اذیت ندارم به هر حال بابت گوشی شرمندم تقصیر من بود ... (راهشو کشید و رفت منظورش از اینکه گفت منو میشناسه چی بود؟؟؟ تو دنیای کار همه منو به غرور و سرسختی میشناسن اما تو کار اصلیم کسی نمیدونه ک من چقدر میتونم خطرناک باشم ولی اون از کجا+ انی بریم؟؟؟ - هان؟؟؟ اره بریم+ ماشینتو عوض کردی؟؟؟ این از قبلی قشنگتره- اره خودمم اینو بیشتر دوست دارم ..+ چرا اینقدر طولش دادی؟؟؟ - هیچی ..چیز مهمی نبود- میریم خونه من دیگه؟؟؟ + نه میخوام برگردم خونه خودم خیلی وقته نرفتم خونم حتما الان خونم پره خاک شده برم یکم تمیز کاری کنم ... - باشه عزیزم هر جور راحتی... (سولماز رو جلوی خونش پیاده کردم و به سمت خونه روندم ..) اسانسور وایستاد ای بابا این کلید کو؟؟؟ + میتونم کمکتون کنم خانم؟؟؟

(چقدر صداس آشناست تا برگشتم دهنم از تعجب باز موند این اینجا چیکار میکنه؟؟ - تو اینجا چیکار میکنی؟؟ (معلوم بود اونم از دیدنم تعجب کرده بینی رفتاراش حداقل اینو نشون میداد نمیدونم گیج شدم....

خب من همین واحد روبه رویی زندگی میکنم.. - ک اینطور..+ کمکی از دستم بر میاد؟؟ - نه خیلی ممنون.. (حسم داشت یه چیزایی بهم می گفت نمیدونم چرا از اینهمه نزدیکی به این پسر وحشت داشتم..سعی کردم به خودم مسلط باشم تا از چشمهام پی به درونم نبره نمیدونم خواستم یک دستی بزنم..- چرا من حس خوبی بهت ندارم هان؟؟ خودت دلیلشو میدونی؟؟؟) دیدم..دیدم ک چشمه‌هاش پر از اضطراب شد ظاهرش اروم. حرکاتش متعادل هر کس دیگه ای بود متوجه اضطراب این پسر نمیشد..اما من تواین چند سال اینقدر با ادمای دروغگو و خلافکار سر و کار داشتم ک خیلی زود میفهمم کی راست میگه و کی دروغ میگه..والان حس میکنم ک این پسر داره بهم دروغ میگه...+چی داری میگی من اولین باره ک تورو دیدم همه این اتفاقات هم اتفاقیه افتاد؟؟؟؟

(ورفت به سمت خونس ومن دیدم ک اون ازبیشتر نگاه کردن به چشمای من بود ک به خونس پناه برد.. بالاخره این کلید لعنتی رو پیدا کردم..)دورخونه میچرخیدم..گیج شده بودم باید بیشتر مواظب باشماون لعنتی زیادی مشکوکه...من حس میکنم..من خطر رو خوب حس میکنم..بی فکر شماره میثم رو گرفتم حتی به این فکر نکردم ک باهاش قهرم.....+انی عزیزم خوبی؟؟؟-میثم؟؟+جان میثم چی شده عزیزم؟؟؟؟-گوش کن میثم میخوام امار یکی رو برام دربیاری این ک کیه؟ کجا زندگی میکرده؟همه چی رو دربارش میخوام فهمیدی؟؟؟؟+کی هست حالا؟؟-ببین یه پسره رو تو پاتوق دیدم حرفهای مشکوکی میزدحس خوبی بهش نداشتم تا اینکه الان رسیدم خونه متوجه شدم امروز به واحد روبه رویی من اسباب کشی کرده...+خب این کجاش مشکوکه ابجی؟؟-ببین اون از یه طرف میگه اولین باره ک منو میبینه از طرفی میشنوم ک زیر لبی میگه منو میشناسه..تو نگاش پر از دلهره اس میدونی میثم ک من و توداریم تشکیلات مهمی رو اداره میکنیم..پس باید مواظب باشیم اون یا پلیسه یا جاسوس حزب رقیب.+نمیدونم انی اینجوری ک میگی من

باید این جوجه رو زیر نظر بگیرم فقط بره دعا کنه اونى نباشه ک ما فکر میکنیم
وگرنه باید از سر راهمون برش داریم مگ نه انى ؟؟؟؟؟؟ - پس چی اگ بفهمم تو
کارهای من فضولى میکنه نمیدارم نفس میکشه ..مگ الكيه تا حالا هیچ کس جرات
نکرده تو کارهای من فضولى کنه ...حالا این...+ بیخیال ابجی خودم دنبالشم تو نگران
نباش - باشه خدافظ + انى ؟؟؟

-بله؟؟ + از دستم ناراحتى؟؟ - نه داداش بیخیال راستى فردا شب میخوام با یه
دوست برم دیسکو توهم باید بیای..

اوکی؟؟ + باشه ابجی کوچیکه توناراحت نباش من همه چی رو درست میکنم - مرسى
ک هستى داداش خدافظ ...+ خدافظ ابجى... (گوشى رو چند بار ب*و*سیدم وروى
قلبم گذاشتم ..داداش خوشگل و مهربون من *****....

ای بابا این کیه اول صبحى داره زنگ میزنه یه روزم ک جمعس نمیدارن ادم استراحت
کنه...- اللوووو؟؟؟+ الو انى خوابى؟؟؟ - نه بیدارم خودمو زدم به خواب سولماز الان
وقت زنگ زدنه ...+ خانم غر غرو خواستم بگم به میثم گفتى شب بیاد دیسکو ..- بله
گفتم .اونم گفت میاد ..+ باشه پس برو به ادمه خوابت برس باى باى ...- سگ تو
روح سولماز ...تو عالم خواب بودم ک صدای سولماز رو شنیدم ک داشت صدام
میزد ..+ انى بلند شو دیگه ساعت ۷ شدداشتم حرفهاشو حلاجى میکردم ..- چی
؟؟ ساعت ۷؟؟ +بله خانم خوش خواب حالا هم بلند شو دستى به سرو روت بکش
آماده شو بریم....

-باشه تو برو پایین تا نیم ساعت دیگه پیشتمسرشو برام تکون دادو رفت پایین
...یه حموم ۱۰ دقیقه ای گرفتم و لباسى ک برای امشب گرفته بودم رو پوشیدم به
خودم تو ایینه نگاهی انداختم عالی شده بودم کفش های پاشنه ۱۰ سانتى مشكى مو
ک هم رنگ لباسم بود رو پوشیدم این ماکسى مشكى زیبایى اندامم رو به خوبى نشون

میداد اروم اروم از پله ها اومدم پایین ک دیدم یولماز رو کاناپه لم داده ... - پاشو
 ببینم دختر خوابیدی دیدی چقدر زود آماده شدم ... با صدام چشم هاشو باز کرد یه
 نگاه بهم کرد و چشماشو لوچ کرد ... - وا چرا اینطوری نگاهم میکنی به جای اینکه
 بلند شی واسم اسپند دود کنی چشاتو کج و کوله میکنی؟؟؟ + انی مطمئنی خودتی
 ؟ اخه با ۱۰ دقیقه ای پیشت خیلی فرق کردی نکنه تو انی نیستی؟؟ (مثل این اسکولا
 تو خونه اسممو صدا میکرد) - بیشور مثلا میخوای بگی من زشتم الان با ارایش
 خوشگل شدم اره؟؟ کم چرت و پرت بگو بیا بریم .. + وایسا ببینم مثل فرشته ها شدی
 دختر ... - ولی تو میدونی ک ابجی بزرگه اصلا فرشته نیست یادته روز اخر ک داشتی
 میرفتی چی گفتی .گفتی من یک شیطانم ... ک بجز خودم به کس دیگه ای فکر
 نمیکنم من هنوز همونم پس دیگه این اسم رو .روی من نذار ..خب؟؟؟ (فقط نگام
 میکرد هیچی نمیگفت) - حالا هم بیا بریم دیرمون شد.

رسیدم دم در خواستم در رو باز کنم ک صداش مانع شد ... + انی نگو ک هنوزم داری
 همون کارهای قبلتو ادامه میدی؟؟ بگو ..بگو توروخدا ک اونکارهارو کنار گذاشتی
 .اخه تو چرا از کشتن ادما لذت میبری حرف بزن دیگه... - اشتباه کردی ابجی
 کوچیکه من همونم همون انی ۳ سال پیش با همون پستی قبل ک تو ازش حرف
 میزدی واینو بدون این من بودم ک این بیزینس رو راه انداختم نکنه میخوای وسط راه
 حالا ک فقط یه قدم تا پیروزی اصلیم مونده پا پس بکشم من به این خوی شیطانی
 عادت کردم .میدونی ک ترک عادت هم موجب مرض است ...حالا هم بیا بریم حتما
 میثم تا الان رسیده .. + کی میخوای این کارهارو بذاری کنار هان بگو کی میخوای از
 خوردن خون ادم ها سیر بشی کی میخوای این آزمایش های مسخره ات رو بذاری
 کنار بابا تو دارو درست میکنی نمیتونی رو سگی .خری .موشی چیزی امتحان کنی
 حتما باید رو ادما امتحان کنی؟؟ فکر کردم اینکارهاتو گذاشتی کنار و دست از این

فکرای بیخودت کشیدی اما میبینم نه ؟ تو هنوزم همون ادمیفرقی نکردی..زمان اصلا تورو عوض نکرده

فکری ک مدت ها بود ذهنمو به خودش مشغول کرده بود رو به زبون اوردم ..- بین سولماز فقط یکم بهم مهلت بده چیزی نمونده اخرین محموله هم برسه و من آزمایشمو انجام بدم اونموقع است ک میبینی ک دیگه هیچ کس نمیتونه جلودار من باشه این اخرین محموله است .مگه نگفتی کی میخوام دست بردارم از گرفتن جون ادما باشه فقط خواهش میکنم یکم دیگه صبر کن .من با داروهام تا حالا جون خیلی هارو نجات دادم ..جون ادم هایی ک همه از خوب شدنشون قطع امید کردن اما من با داروهام اونا رو خوب کردم ولی در کنارش یه امتیازاتی هم برای خودم بدست میارم ..مگ این بده؟؟؟؟+ قول میدی این اخرین بار باشه ک به ادما آسیب میزنی؟؟- قول میدم ابجی کوچیکه ..بریم؟؟ + بریم ..در رو ک باز کردم نگاهم به واحد روبه رویی افتاد بالاخره میفهمم توان ذهن مریضت چی میگذره اقا پسر به زودی....با دست فرمونی ک داشتم کمتر از ۱۰ دقیقه رسیدیم ..- خب پیاده شو ابجی خانوم + توهم میای؟؟- نه تو برو فقط یه جا وایسا ک بتونم پیدات کنم من ماشین رو پارک میکنم و میام + باشه

ماشین رو پارک کردم و بعد از دادن کتم به مهماندار وارد شدم ..ای بابا این دختره کجاست خوبه گفتم یه جا وایسا بتونم پیدات کنم ..همینطور داشتم با چشم دنبالش میگشتم ک دیدم کنار میثم نشسته ودارن باهم میخندن .ای میثم زبل بین چقدر زود پیداش کرده با خنده به سمتشون رفتم ..- سلام ..سلام میبینم ک همدیگه رو دیدین گل ازگلتون شکفته ..+ سلام انی چرا بهم نگفتی سولماز اومده؟؟ -خواستم سورپرایزت کنم چطور بود حالا؟؟؟؟+ عالییییییی.....+ بچه ها خیلی خوشحالم ک ما سه نفر دوباره با همیم ...با حرف سولماز من و میثم سرمونو به علامت تایید تکون دادیم ...+ خب بلند شید بریم وسط یه قری بدیم ..- شما برید من همینجا میشینم

+... باشه میثم بیا بریم پسوقتی اونا رفتن منم هموجا نشستم وبه ادما نگاه میکردم داشتم همینطور نوشیدنیمو میخوردم ک یا صدای یه نفر به خودم اومدم ... + خانم زیبا به من افتخار یه دور رقص رو میدید ??? - نخیر. از صراحت حرفم یه کوچولو خیط شد به من چه پسره نجسب با اون نگاه هیزش + ولی چرا؟؟ + چون این خانم قبل از شما قول رقص رو به من دادن .. (با صدای اشنایی برگشتم و پشتمو نگاه کردم ..ک دیدم بازم همون پسره است ..چرا هرجا من هستم اینم هست ... + راست میگه خانم؟؟ - مثل اینکه قول دادم دیگه ... شما هم برید یه پارتنر دیگه پیدا کنید ..این هرکی ک بود میخواست با این همیشه بودنا ..خودشو تو دلم باز کنه میخواد دست بذاره رو احساسات زنانه ام ...از نظر مردا تنها راه کنترل کرد ما زنا اینه ک مارو همیشه عاشق نگه دارن ..ولی ببین اقا پسر خیلی ساله عشق تو زندگی من معنی نداره حالا ببین چطوری مثل سایه رد تو میگیرم وقتی احساسم تعطیل باشه عقلم خوب کار میکنه .. + چیه دوساعته تو فکری نمیخوای بیای برقصیم ؟؟؟؟ - چرا ک نه؟؟ دستمو تو دستش گذاشتم و وسط پیست رفتیم....

یک دستمو روی دوشش گذاشتم گذاشتم و دستم دیگم و توی دستاش گرفت دست راستشو دور کمرم حلقه کرد از اینهمه نزدیکی احساس ترس داشتم من کسی نبودم از کسی بترسم ولی همینطور هروقت کسی کاملا رو باهام بازی نکنه و من چیزی ازش ندونم و اون سعی کنه بهم نزدیک بشه زنگای خطر برام به صدا درمیاد تا حالا بخاطر همین حس ششمم بود ک گیر پلیس ها نیفتاده بودم ... + به چی فکر میکنی؟؟ - به تو .. + واقعا؟؟؟ -اره ... + به همین زودی فکرت درگیر من شد؟؟؟ - هه چ توهمی...ببین اقا هه من نسبت به تو حس خوبی ندارم بهتره هر چه زودتر خودت بهم بگی وگرنه اگ خودمم بفهمم شک نکن زنده نیممونی اکی؟؟ + من هیچ قصد بدی ندارم چرا به همه ادما با چشم بی اعتمادی نگاه میکنی؟؟ ادما همشون هم بد نیستن چرا نمیخوای درک کنی؟؟ - از نظر من همه مردا مثل همین ... (بایک چرخش منو

برگردوند و من از پشت بهش چسبیدم ..لباشو کنار گوشم قرار داد و زمزمه وار گفت :
ولی من هر کسی نیستم من ارمانم و تاحالا دست رو هرچی گذاشتم بدستش اوردم
پس من با بقیه فرق دارم یه روز این حرفتو پس میگیری .. با یک چرخش برگشتم و
مستقیم تو چشمه‌هاش زل زدم و مثل خودش زمزوار گفتم: اگ یه روز از حرفم
پشیمون شدم حاضرم به موهای بلندم ک تا کمرم بود و خیلی دوشون داشتم اشاره
کردم « حاضرم اینارو از ته بتراشم . (با دوتا دستش صورتمو قاب کرد) + میبینیم
خانم کوچولو . با پوزخند دستهاشو از صورتم کنار زدم و به سمت خروجی رفتم
فضای اونجا داشت خفم میکرد .. این دیگه کی بود یهو تلپی افتاد وسط زندگیم .. حالا
ک فقط یه قدم مونده ک به هدفم برسیم باید چهار چشمی حواسم به این شازده باشه
.. ای خدا بزرگیت رو شکر میخواستم برم سمت ماشینم ک دیدم بچه هازودتر از من
اومدن بیرون اینقدر حواسم به ارمان بود به کل اونارو از یادبردم ... - بچه ها از کی
اینجا بید ؟؟ + کجایی تو دختر هر چی صدات کردیم متوجه نشدی پسره کی بود
بدجور خصمانه نگاش میکردی؟؟ - این همونه ک درموردش گفتم تحقیق کن .. +
راستش من درموردش تحقیق کردم گذشتش خیلی روشن و ساده بود اونطوری نبود
ک تو فکر میکردی - ولی من بهش اعتماد ندارم باید هر جوری هست بفهمم چ
قصدی داره از نزدیک شدن به من باید به روش خودم بفهمم .. + میتونم این خانم رو
چند لحظه از تون قرض بگیرم؟؟؟ با صدای ارمان به خودم اومدم با ننگم به میثم
فهموندم تنهامون بذاره ...

چرا ک نه انی بیرون منتظر تیم زود بیا//// سرمو به نشونه موافقت تکون دادم
و برگشتم سمت ارمان - بفرمایید چیکارم داری؟؟ + راستش میخواستم اسمتو پیرسم
ک فهمیدم اسمت انی و اینکه ... - انی نه و انجلا بجز دوستانم کس حق نداره اسممو
مخفف کنه + باشه بابا چرا عصبی میشی؟؟ کارت می جلوب گرفت) + این کارت منه
شماره تلفنم روش هست اگ کارم داشتی میتونی بهم زنگ بزنی درضمن اگ

خواستی میتونیم یه مدت باهم باشیم؟؟ - ههه خخخخ واقعا چی تو خودت دیدی
 ک به خودت اجازه میدی به من پیشنهاد دوستی بدی ..عجبا فعلا....همینطور ک
 میخندیدم ازش دور شدم و سوار ماشین شدم ههه قیافش وقتی اون حرف رو زدم
 خیلی باحال شد رنگش عین گچ دیوار شد فکر نمیکرد تا این حد تحقیرش کنم ..
 انی چی شد؟؟ - هیچی بچه پورو بهم پیشنهاد دوستی داد +تو چی گفتی؟؟ - با
 دیوار یکیش کردم ...+ بیچاره ...- حقشه تا اون باشه یهو وسط زندگی من پیداش
 نشه و برنامه های منو بهم نریزه+ بچه ها نمایان خونه من؟؟ -نه میثم اول منو
 برسون خونه بعد خودتون هر جا خواستین برین من خیلی خستم ..+ باشه پس

+انی بلند شو رسیدیم- وای من از کی خوابم؟؟ + یه چند دقیقه ای هست..-
 باشه پس نمایان خونه؟؟؟ + نه ابجی تو برو - پس شب بخیر بچه ها سولماز
 خدافظ..+ خدافظ فدات شموقتی وارد خونه شدم خواب از سرم پرید و دوباره فکر
 و خیال و ترس جاشو گرفت ...باید بفهمم دور و برم داره چی میگذره ...فقط یه نفر
 میتونه بهم کمک کنه ..گوشیمو برداشتم و اسم و ادرس ارمان رو براش فرستادم
 نوشتم تا صبح بهم خبر بده هرچند مطمئنم تا قبل از صبح جد و اباد ارمان رو برام رو
 میکنه اون بهترین گزینسخودمو رو تخت پرت کردم و چشامو بستم
 ..***** وای این کیه نصفه شبی ..؟؟؟ گوشی رو ک برداشتم دیدم همون مرد
 ناشناسه همون مردی ک من اسمشو ناشناس گذاشتم .کسی ک هست اما نیست ...
 نیست اما هستدرمورد ارمان نوشته بود ..***** صبح با سردرد شدید و حالت
 تهوع بلند شدم چقدر کسلم امروز روز مهمیه اما من اصلا حال خوب نیس فکر کنم
 سرما خوردم دیشب لباسم باز بود حتما بخاطر همونه این صدای زنگم روی مخمه اه
 ..این کیه اول صبحی؟؟؟؟؟؟؟؟ داشتیم از پله ها پایین میرفتم ک نزدیک بود چند
 باری بخورم زمین چشم سیاهی میرفت در رو ک باز کردم دیدم ارمانه یاد اس ام اس

افتادم تا خواستم چیزی بگم حس کردم سرم گیج رفت و نفهمیدم یهو چی شد ک چشم سیاهی رفتو دیگه متوجه چیزی نشدم...

(ارمان....)

هر چی تو خونه دنبال شارژم گشتم نبود ک نبود یه تماس مهم هم داشتم اه گند بزنی به این شانس .چطوره برم از انجل بگیرم اونموقع ک گوشیش افتاد زمین مثل گوشی من بود فکر بدیم نیست به این بهانه میبینمش ..کلی جلوی ایینه به خودم رسیدم حالا خوبه خونه هامون رو به روی همه ..خب چیکار کنم از حق نگذریم دختره جذابییهمنم کم نداشتم ولی خب دوس داشتم جلوش عالی باشم .کار دله دیگه.... ای بابا چرا هرچی زنگ میزنم جواب نمیده نکنه خونه نیست ؟؟ میخواستم برگردم ک در رو باز کرد خدای من چشم شده بود زیر چشاش گود افتاده بود صورتش قرمز تا خواستم چیزی بگم داشت میفتاد ک تو اغوشم گرفتمشوقتی نگاش میکنم چند تا حس نقیض میا سراغم عشق یهووییی این دختر نداشت من انجام وظیفه کنم ...نداشت همون ارمان قبل بشم با همون سر سختی قبل .. رو تختش خوابوندمش بذار ببینم تب داره؟؟ اوف دستم سوخت چقدر داغه این دختر چشم شده؟؟ باید به صدرا خبر بدم بیاد معاینه اش کنه....+ جانم داداش؟؟ + صدرا کجایی ؟ + مطبم داداش چطور .؟؟ + بین یه ادرس بهت میگم زود میای صدرا خب یکی به کمکت احتیاج داره بجنب داداش+ باشه تا نیم مین دیگه پیشتم هه تو خوابشم پر غرور تحت هیچ شرایطی از این اخمش دست نمیکشه ..سرسخته .. بعضی وقتا با خودم فکر میکنم ک اینم تا حالا عاشق شده ...بعید میدونم این دختر حتی با واژه عشق هم بیگانه است .هنوز یادم نمیره چطور بخاطر خودخواهی هاش جوونای مردم رو بازیچه دست خودش میکرد ..خواستم نابودش کنم خواستم برای همیشه این دختر رو از روی زمین محو کنم ..اما نمیدونم کی بود ؟ چطور شد ک دلمو به خندهاش باختم ..دلمو به نگاهاش باختم .از اون روز تموم تلاشمو کردم گیر پلیس نیفته ازش مدرکی

گیر نیارن .. چطوری میتونستم ببینم عشقم سرش میره بالای دار . + ارمان؟؟ با صدای صدرا از گذشته بیرون اومدم + بیا بالا داداش تو اتاق خواب + به به داداش گلم راه افتادی؟؟ + کم چرت بگو صدرا همسایمه بیا بهش برس داره تو تب میسوزه. + خب بابا ... یه گوشه و ایستاده بودم و نگاهش میکردم صدرا بهش یه سرم و امپول زد + مواظبتش باش بدنش ضعیف شده.. + چشم شده بود؟؟ + هیچی فقط سرما خورده بود .. + باشه داداش مرسی. ک زود خودتو رسوندی... + خواهش میکنم وظیفه اس من دیگه برم فعلا .. + باشه به سلامت ..

نمیدونم چقدر شده بود ک داشتم همینطوری نگاه میکردم رفتم کنار تختش نشستم تا بیدار بشه .. با صداش سرمو از روی تخت بلند کردم ... - علی؟؟ علی نرو ، نه .. تورو خدا تنهام نذار .. نه.. نه .. نه .. داشت تو خواب گریه میکرد صورتش از اشک خیس شده بود چون تب داشت ترسیدم حمله عصبی بهش دست بده ... + انجل بیدار شو .. انجلا بیدار شو داری خواب میبینی .. بلند شو دختر ... چشم هاشو بالاخره باز کرد و سر جاش نشست .. + خوبی؟؟؟ - تو اینجا چیکار میکنی؟؟ (بیا باز بیدار شد و شد همون ادم قبلی) + هیچی بابا اومدم ازت شارژر بگیرم .. ک یهو افتادی رو زمین چون تب داشتی منم اوردمت تو اتاقت و به یکی از دوستانم ک دکتر بود خبر دادم بیاد اینجا معاینت کنه همین.....

(نگاهی به سرم تو دستش

انداخت .. - ممنون ... (چ عجب) + خواهش میکنم وایسا برم یه چیز برات بیارم بخوری یکم فشارت بیاد بالا خیلی ضعیف شدی.... - نه نمیخوام زحمت نکش .. + زحمت چیه تعارف نکن زود میام دیگه نداشتم اعتراض کنه فوراً رفتم خونه و براش یه لیوان آب پرتغال اوردم و به دستش دادم + بیا بخور جون بگیر... چند قلوپ از ایمیوه رو خورد ک گوشیش زنگ زد .. نگاهی به گوشیش انداخت و جواب داد - جانم عشقم /؟ (ابرو هام بالا پرید این از این حرفها هم بلد بود اره دیگه این حرفای

عاشقونش رو نگه میداره برا رفیقاش اونوقتاه.....نمیدونم طرف کی هست ..اون از علی حالا هم ک این طرف ..چقدر ادم تو زندگی این دختر هست ...نمیدونم چی بهش گفت ک شروع کرد به خندیدن .. - خب بابا عجب ادمی هستی تو میثم منه بدبخت اینجا داشتم تلف میشدم اونوقت تو - نه سرما خوردم سرم زدم ..بابا خوبم نگران نباش .نه نمیخواد بیای گفتم ک خوبم .نمیخواد بیای باشه مواظب خودم هستم قربونت برم خدافظ...+ کی بود؟؟؟؟؟؟ - باید بهت جواب بدم؟؟؟

+نه لازم نیست من رفتم(خواستم برم ک یاد هذیون هاش افتادم+ راستی توی خواب همش اسم یه نفر رو میگفتی ؟؟ - کی مثلا؟؟؟؟ (با تمسخر داشت نگام میکرد) + علی؟؟؟ (رنگش تغییر کرد انگار دوباره فشارش افتاد نگاهش رنگ غم گرفت و من برای اولین بار تو چشمای این دختر بعد از ۵ سال رنگ غم رو دیدم.. من این دختر خیلی وقته میشناسم اما تو این ۵ سال جز نفرت و غرور و شیطنت چیزی تو چشمای این دختر ندیدم اما امروز دیدم ک انجلا دختری ک تا حالا بخاطر آزمایش هاش هزار نفر رو به کشتن داده بالاخره اونم نگاهش رنگ غم گرفت نمیدونم اون پسر کیه ؟ احتمال میدم اون یه نفر عشقش باشه چون انی برادر نداره اسم پدرش هم علی نیست ..ینی انی من عاشق شده؟؟ خدای من+ چی شد چرا رنگ باختی؟ (اشکش چکید فورا خودمو بهش رسوندم و کنار تختش نشستم ..+ انجل خوبی؟؟ - خوبم میشه تنهام بذاری؟؟+ اما تو حالت خوب نیست - من هیچ وقت حال خوب نبود اره درست میبینی تو این چند سال به قول خودت جز نفرت چیزی تو نگام ندیدی اما این نفرت فقط واسه این بود ک این غم رو بیوشونم ... حالا هم برو بیرون میخوام تنها باشم+ اما تو از کجا ذهنمو خوندی؟؟؟؟ - تو چیزهای زیادی ازم میدونی پس باید بدونی ک من خیلی باهوشم ..مگ نه؟؟ زهر خندی کرد ک از صدتا گریه بدتر بود ... - حالا هم برو بیرون ...چیزهای زیادی تو نگاهش بود و تنها چیزی ک بیشتر تو نگاهش بود و منو خیلی میترسوند این بود ک اون دستمو خونده

بود واین ینی وقتی انجل از این رخت خواب بلند بشه باید فاتحه خودمو بخونم ... باید به سردار خبر بدم ک ماموریت لو رفته من ارمان فرهادی ام ... سرگرد ارمان فرهادی ... ۵ سال پیش ک انجل کارهای خلافتشو شروع کرد ما زیر نظرش داشتیم زیاد سعی کردم بهش نزدیک بشم اونموقع برای این بود ک ازش مدرک گیر بیارم ولی اگ این چند روز خودمو بهش نشون دادم چون میخواستم برای خودم داشته باشمش من دوش دارم خیلی زیاد یادم رفته بود ک اون مثل بقیه نیست اون خیلی باهوشه.....

(انجلا....)

اره همینه .همین نگاهت برام کافیه ..میدونم ک میدونی ک فهمیدم کی هستی جناب سرگرد ارمان فرهادی کاری میکنم ک حتی اسم انجل رو هم از یاد ببری اقا پسر ... فقط بخاطر اینکه امروز به دادم رسیدی و ازم مواظبت کردی از جون خودت میگذرم ولی بهت نشون میدم فضولی کردن تو کارهای من میتونه چ عواقب بدی داشته باشه تو نگات پر ترس بود این بازی عشقولانه ات بهتره هر چی زودتر تموم بشه با یک دوش اب گرم حالمو جا اوردم شماره میثم رو گرفتم کاری ک میخواستم فقط میثم ار پشش بر میومد..

+جانم انی؟؟ - گوش کن میثم این ادرسی ک بهت میگم رو میری .. تو اون خونه یه دختر بچه زندگی میکنه .. باید اونو برام بیاری .. کار اسونی نیست چون تو اون خونه هر گونه محافظتی اعمال میشه پس کار راحتی نیست ولی هر چی ک شد اون دختر رو باید برام بیاری. فهمیدی؟؟ + انی قراره چیکار کنی؟؟ - کارت نباشه میفهمیعکس اون دختر رو برات میفرستم ..زود بیارش .ااوردیش بهم خبر بده+ باشه فعلا..- فعلا... (خب اقا ارمان گل ..جناب سرگرد بین چطوری تاوان کاری ک انجام دادی خواهرزاده معصومت پس میده ...وقتی اونو هم فرستادم پیش پدر و مادرش اونوقت با خودت میگی کاش هیچ وقت جونمو نجات نمیدادی ..میدونی جناب سرگرد

اگ امروز جونمو نجات نمیدادی به جای خواهرزادت خودتو میفرستادم پیش خدا اما
 خب چون جونمو نجات دادی از جونت میگذرم.... با صدای زنگ به خودم اومدم میثم
 بود.... - جونم چیشد؟؟ + انی من اوردمش بیرون میبرمش. خونه باغ. انی این دختر
 کیه؟؟ - خودت میفهمی داداش به زودی..... (ای بابا کارت این پسره کجاست. تو
 کیفم بود ها... اهان پیداش کردم... سریع شمارش رو گرفتم به دوتا بوق نرسید جواب
 داد: + بلله؟؟؟؟ - ارمان سلام.... + سلام شما..؟؟ - انجلم... + اا انجل تویی؟؟
 خوبی؟؟ جانم کارم داشتی؟؟ - اره راستش میخواستم برم جایی کسی رو ندارم
 همراهم بیاد تو هم گفتمی هر وقت کار داشتم میتونم روت حساب کنم باهام میای..؟؟
 + اره عزیزم چرا ک نه.. فقط من خارج شهرم میخوای تو ادرس رو بده من خودمو
 میرسونم... - باشه برات اس میکنم..... + خدافظ.. - خدافظ..... ادرس رو براش
 فرستادم خودمم راه افتادم... از فکری ک برای این دایی مهربون و خواهر زادش
 داشتم لبخندی رو لبم جاخوش کرد.... یک ساعتی تو راه بودم من و میثم ادمای
 زیادی رو تو این باغ سربهنیست کرده بودیم خب خواهر زاده سرگرد فرهادی هم
 شاید اخریش باشه.. با چند تا بوق میثم در رو برام باز کرد... از چهره داداشم ناراحتی
 میباید میدونم چرا ناراحته.. از اول گفته بود حاضر هر کسی رو بکشه ولی با بچه ها
 کاری نداره.. + انی؟؟ - بله؟؟ + این دختر بچه کجای این داستانه؟؟ - این دختره
 خواهر زاده ارمانه همون پسری ک گفتم بهش مشکوکم...

ارمان سرگرده... باورت میشه؟؟ اون ۵ ساله ک مارو زیر نظر داره اگ هوش من نبود
 تا حالا صد دفعه سرمون رفته بود بالای دار... معلوم نیست چقدر مدارک از ما
 دستشه.. کم یا زیاد هرچقدر هست باید از چنگش بیرون بیاریم خب؟؟؟ + خب مگ
 ما قرار نبود با خودش تسویه حساب کنیم پس این بچه..... - تمومش کن میثم من به
 دلایلی نمیتونم بلایی سرش بیارم درضمن قرار نیست تو بلایی سر این بچه بیاری
 خودم ترتیبشو میدم تو کاریت نباشه... - دختره کجاست؟؟ + تو اتاق بالایی همون رو

به رویی - باشه پس من میرم پیش دختره تو هم حواست باشه ممکنه تا چند دقیقه دیگه ارمان برسه نمیخوام تورو فعلا ببینه ...+ باشهاز پله هاک بالا میرفتم صدای گریه خفه رو شنیدم حتما دختره از بس گریه کردهاه به من چه اون ک تا چند ساعت دیگه بیشتر تو این دنیا نیس ...در رو ک باز کردم دیدم داره تقلا میکنه دستاشو باز کنه - خانم کوچولو چرا اینقدر گریه کردی ??? + من نمیخوام اینجا باشم من میخوام برم خونمون ..میخوام برم پیش داییم - عزیزم داییت داره میاد پیشت تو دیگه گریه نکن الاناس ک برسه خب؟؟؟؟+راست میگی خاله ??? - اره عزیزم چرا باید دروغ بگم؟؟؟؟ (خنده کوتاهی کردم واوادم بیرون ..دیدم میثم جلوی در ایستاده) - بیا بریم الاناس ک ارمان بیاد+ تو از اولش بد بودی من متوجه نشدم یا الان بدی رو به حدش رسوندی ...؟؟؟؟ - چی داری میگی میثم حالت خوبه /؟؟؟؟+ من خوبم ولب تو خوب نیستی انی میفهمی؟؟ خودت متوجه نمیشی؟؟ قراره ما بچه ها نبود انی یادت رفته؟؟ - نه یادم نرفته ولی هیچ وقت هیچ چیز اون جورى نمیشه ک ما فکرشو میکنیم و دوست داریم بشه...+ انی؟؟ کجایی؟؟ (با صدای ارمان به خودم اوادم ..) - من میرم پیش ارمان تو هم برو پیس بچه هر وقت صدات کردم بیارش .خب؟؟ (سرشو به معنی موافقت تکون داد) - خوبه- بیا بالا ارمان(رو صندلی لم دادم و منتظر بودم ارمان بیاد) + اا انجل اینجایی ...؟؟ اینجا چ خبره؟؟ - ای بابا چرا اینقدر عجله داری ارماناخ ببخشید جناب سرگرد ارمان فرهادی ..همین بود اسم و فامیلت دیگه؟؟؟ هان؟؟؟+ چی داری میگی؟؟؟ - من؟؟ نه ..تو باید بگی و تعریف کنی ...تو این ۵ سال تو دوستات تا کجا پیش رفتین .تا چ حد تونستی ازم مدرک گیر بیاری؟؟؟ ساکت نباش ..بگو ..تعریف کن من سر تا پا گوشم+ هه کور خوندى دیگه نمیدارم ..جون مردمو بخاطر خودت بگیری خودتم میدونی کارت اشتباهه امکان نداره زحمت چندین سالم رو به دست تو بسپرمامکان نداره.....

-حتی اگ بکشمتم؟؟؟؟ + حتی اگ بکشیم هم فرقی نداره اون مدارک رو جایی قایم کردم ک دست هیچ کس جز خودم بهش نرسه حالا هم اگ بمیرم هم اون مدارک با من دفن نمیشه چون یکی هست ک جز من از جاش باخبره بهش گفتم هر زمان اتفاقی برام افتاد اونو به سردار منتقل کنه - مطمئنی دیگه نظرت عوض نمیشه؟؟

+هه حتما نظرم عوض میشه ...ولی اینو بدون اگ پامو از اینجا زنده بیرون بذارم بعدش تو خودتو مرده فرض کن - میدونی چرا تا حالا هیچ پلیسی جز تو جرئت نکرده تو کارهای من فضولی کنه؟؟؟ فکر میکنی تو اولین کسی هستی ک پرونده های منو دنبال میکنه؟؟؟ (گنگ نگام میکرد) - میثم بیارش (میثم شیدا رو ک آورد رنگش عوض شد ..رنگش قرمز شد انگار یکی داشت گلوش رو فشار میداد من نقطه ضعف این جوجه پلیس هارو خوب میدونم اینا از جون خودشون نمیترسند اما خانواده ... کی میتونه از خانوادش بگذره؟؟؟ + اونو برای چی آوردی اینجا عوضی؟؟)

بادو قدم خودمو بهش رسوندم و یه سیلی محکم بهش زدم) - این واسه توهینت ...به شیدا اشاره کردم واسلحه ام رو از روی میز برداشتم .اسلحه رو روی سر شیدا گذاشتمو فشار دادم .ک گریه اش دراومد+ دایی توروخدا نجاتم بده ..+ دایی نجاتم بده .. - خفه شو صداتو ببر + به خدا انی اگ بلایی سرش بیاری قسم میخورم خودم میکشمت - بسه پسر میدونی ۷ ساله از این تهدیدای تو خالی زیاد شنیدم ولی .. (به دستم اشاره کردم) هیچ وقت نلرزیده - با داییت خدافظی کن شیدا جون (جیغ بلندی کشید) + انجل تورو خدا ..تورو جون پدر و مادرت اینکار رو نکن هر کاری ک بگی میکنم .. (رو زمین نشسته بود و گریه میکرد) از این اشکا زیاد دیده بودم ... - راستی بهت نگفتم؟؟ (با صدام سرشو آورد بالا و با اشتیاق نگام کرد) - ک چرا پلیسای دیگه جرئت نکردن پرونده منو بیشتر از دوماه نگه دارن (به شیدا و خودش اشاره کردم) - ببین خودتونو اون بیچاره ها هم مثل تو خانواده داشتن .نمیتونستن ریسک کنن و مقاومت کنن ..فهمیدی اقا پلیسه؟؟؟ حالا هم خدافظی

..... (داشتم ماشه رو میکشیدم ک با صداش ک تا اون لحظه منگ ایستاده بود و نگام میکرد .. به خودم لرزیدم+ جون علی نکشش ..نمیدونم چکارته ولی اگ دوشش داری اگ برات مهمه جون علی نکشش(مسخ شده بودم ..حس میکردم روح از تنم رفت ...دستم برای اولین بار لرزیدروی چشمامو هاله ای

از اشک پوشوند ...بعد از چند لحظه شیدا رو با شدت به سمت ارمان هل دادم ...اسلحه ام رو اوردم پایین و از اونجا زدم بیرون ..توراه میثم رو دیدم ک داشت با تعجب نگام میکرد هه اونم تعجب کرده بود تا حالا نشده بود از کاری ک میخوام دست بکشم ...اونم بخاطر یک قسم(رو پله های عمارت نشستم) + باورم نمیشه این تو بودی ک بخاطر یک قسم دست کشیدی از کاری ک میخواستی انجام بدی ...دوساعت سعی کردم رایتو بزخم اما حالا(داشتم به سمت ماشین میرفتم) + صبر کن انی ۸ ساله نگفتی این علی کیه

علی ک همیشه تو خواب. ازش حرف میزنی؟؟ نمیخوای پرده برداری از این راز؟؟ علی کیه انی؟؟ کیه ک اینقدر برات باارزشه ک بخاطرش دست از- بسهبسبه ..دیگه نمیخوام چیزی بشنوم ..ارمان و اون دختر رو برسون بهش بگو باید تموم مدارک رو بهمون تحویل بده ..وگرنه ایندفعه دیگه خودشو خبر نمیکنم ک بخواد بیاد و قسمم بده ایندفعه یه تیر تو مخ اون نفر خالی میکنم و جنازه اش رو برای اقا پلیسه ..میفرستم ...خرفهمش کن خب؟؟؟ + باشه تو برو مواظب خودت باش ..- باشه خونه میبینمت..(با کلی غصه سوار ماشین شدم ..ظاهرم اروم اما درون داشتم میسوختم از وقتی اون رفت خوب تونستم خودمو اروم نشون بدم درحالی ک داغون بودم ارمان با قسمش کسی رو بهم یادآوری کرد ک واسه فراموشیش خیلی زجر کشیدم ..ماشین رو روشن کردم با روشن شدن ماشین ضبط هم روشن شد خواستم خاموشش کنم چون خیلی وقت بود عادت اهنگ گوش کردن رو کنار گذاشته بودم .اما با اهنگی ک اومد دست کشیدم از خاموش کردن....

غریبه مواظبش باش ک سپردمش به دستت خدا نخواست قسمت من شه حتی اون خنده تلخش... غریبه نداری عشقم تو حسرت خنده .. بمونه ..ساعت نشه ۱۲ شب بذاریش تنها تو خونه ...غریبه وقتی داری عشق منو بغل میگیری.....نه نیست از این نیست حق من این نیست ..نه نیست از این نیست عشق من این نیست ..کشتن و بردنا ..حقمو خوردن ...پیش دو چشمام عشقمو بردنغریبه مواظبش باش ...حجت درولی ((((((من با تک تک این اهنکا خاطره داشتم ..اونقدر گریه کرده بودم ک چشمام باد کرده بود ولی هنوز دلم غم داشت ..زخم قلبم سر باز کرده بود خاطراتی ک ۹ سال زحمت کشیدم واسه فراموشیش ..تو یه لحظه به باد رفت

امشب دلم میخواست غذا بگیرم به یاد عشقی ک از دست دادم به یاد علی خودم ..علی ک هنوز دنیاچه ..ولی خیلی وقته مال یکی دیگست ..من انی کسی ک هیچ کس نمیتونست بر خلاف میل عمل کنه ..همیشه دربرابر اون پسر مقاومتی نداشتم بعد از نیم ساعت به خونه رسیدم ..به درو برم نگاه میکردم من الان دیگه انی نبودم یگانه بودم ..همون یگانه ای ک عاشق علی بود دیوونه علی بود ..دوباره شدم همون یگانه ای ک فقط علی مرهم روی زخم هاش بود رفتم تو اتاق ممنوعه ..همون اتاقی ک پر بود از عطر علی و عکس های علی ...عکس هایی ک بدون اینکه خودش بفهمه ازش گرفته بودم ...فلشمو تو اسپیکر زدم اهنک لعنت باران تو خونه پیچید ..امشب میخواستم بعد از سالها سالگرد بگیرم ...سالگرد رفتن عشقم ..سالگرد مرگ قلبم ...اره قلبم بعد اون مرد ..خودش نفهمید اما قلبم بعد اون دیگه نزد ...اون اوایل به خودم میگفتم بالاخره میفهمه بدون من نمیتونه .. میفهمه و میاد سراغم ..اما الان ۹ سال گذشته و هنوز خبری ازش نیست ..صدای باران تو خونه میپیچید و همزمان با اون زانوهای من هم روی زمین افتاد دیگه اشکی نمونده بود ک بخوام بریزم ..فقط قلبم درد میکرد از کسی ک با وجود تموم بدی هاش بازم دلم میخواد کنارم باشه ..باران میخوند و من بارها و بارها با خودم تکرار میکردم ک چقدر دلم برای نگاه های

مهربونش تنگ شده+ انی کجایی؟؟ (صدای سولمازه اون اینجا چیکار میکنه؟؟ -
تو اینجا چیکار میکنی؟؟؟ + میثم گفت حالت خوب نیست اومدم پشت- لازم
نکرده من احتیاجی به دلسوزی ندارم ..+ چرا با خودت لج کردی انی؟؟ چرا نمیگی
این پسر کیه ..؟؟؟ چرا به کسی نمیگی چرا تو خودت میریزی اخرش غمباد میگیری ها
؟؟؟. د حرف بزنی دیگه چرا لال شدی...)

با دوقدم خودمو بهش رسوندم و چونه اش رو محکم تو دستم گرفتم و فشارش دادم
- چطور جرئت میکنی با من اینطوری حرف بزنی هان؟؟ چی فکر کردی؟؟ فکر کردی
چون دوستمی بهت اجازه میدم هر طور ک دوست داری باهام حرف بزنی اگ یکبار
دیگه پاتو از گلیمت دراز تر کنی..+ اگ پاشو دراز تر کنه چی؟؟ (با صدای میثم نگاه
از چشمای متحیر سولماز گرفتم و به ارمان و میثم ک تو درگاه در ایستاده بود نگاه
کردم - چ عجب بالاخره اومدی + نگفتی اگ یه بار دیگه بهت توهین کنه چیکارش
میکنی؟؟ (خنده مستانه ای سر دادم) - خودت میدونی چی میشه؟؟ (با خنده
نگاهمو توی چشمای گنگ سولماز و چشمای ترسیده میثم و چشمای گنگ ارمان
انداختم - خب حالا بریم سر اصل مطلب اونم چی .؟؟ مدارک- خب اقا ارمان گل
کی میخوای مدارک رو تحویل بدی؟؟؟ میثم بهت گفته اگ بخوای زرنگ بازی
دربباری چی میشه؟؟ میدونی سر خانوادت چی میاد؟؟ میدونی ارمان ادم باید بیشتر
از خودش به فکر جون عزیز هاش باشه .میدونی گاهی اوقات بعضی ادما حتی از
خودتم مهمتر میشن .. میشن زندگی..نفسنمیتونی ازشون دل بکنی مطمئنم تو
هم از اینجور ادما تو زندگیت هست ...مگ نه؟؟؟ (بغض تو گلوم به خوبی حس میشد
نمیدونم شاید بقیه هم متوجه این بغض شده بودن چون با نگرانی و استفهام نگام
میکردند...- خب نگفتی؟؟؟ + به زودی بهت تحویل میدم کامل و درست) - خیلی
خوبه حالا هم میتونید رفع زحمت کنید خستم خوابم میادبرگشتم و به سمت اتاق

خوابم رفتم ..نمیدونم چقدر گذشت ک صدای در رو شنیدم و خواب منو به اغوش گرفت.....

(ارمان...)

+میثم بهم گفت ک انجل گفته اگ مدارک رو تحویل ندم ایندفعه دیگه از جون خانوادم نمیگذرهمن واسه جون خودم نمیتورسم اما نمیتونم جون خانوادم رو به خطر بندازمبرا همین تصمیم گرفتم مدارک رو به انجل بدم ولی تا وقتی ک بغض تو صدای انجل رو نشنیده بودم دودل بودم اما الان

نمیدونم چرا دارم تسلیم حرفهای این دختر میشم ..شاید چون با اینکه میخواست تنها یادگار خواهرم رو ازم بگیره اما هنوزم دوسش دارم من از اولم نمیخواستم ..اون مدارک رو تحویل بدم پس چه بهتر ک مدارک دست خود انی باشه ..میدونستم اگ بخواد کاری کنه حتما انجام میده اون دختر از هیچ کاری نمیتورسه شاید بتونم بگم بی منطق عمل میکنه ..اما این بیشتر شجاعتش و ترسناک بودنش رو میرسونه. ...دلیلی ک انجل رو از بقیه متمایز میکنههمین بود این ک اون از هیچ کس نمیترسید .من همیشه این شجاعتش رو تحسین میکنم اما حیف ک این شجاعت تو راه خلاف به کار گرفته میشه ..امشب یه بغضی رو تو صداش حس کردم ک شاید ناشی از یه شکست بود اون داشت از کسی حرف میزد ک براش خیلی عزیز بود نمیدونم اون یه نفر کی بود شاید همون علی؟؟؟ امروز وقتی داشت اسلحه رو روی سر شیدا فشار میداد نفس کم آوردم اون تنها یادگار خواهرم بود داستم دیوونه میشدم انی رو به تموم مقدسات قسم دادم اما فایده نداشت یاد روزی افتادم ک تو هذیون هاش اسم علی رو برده بود همونجا متوجه شدم این پسربرای انی مهمه اسم علی یهو از دهنم پرید خداروشکر ک اونروز ک حال انی بد بود من به دادش رسیدم و این اسم رو از زبونش شنیدم وقتی اسم علی رو به زبون آوردم دیدم نگاهش پر غم شد دستش برای اولین بار لرزید از علی ممنون بودم ک اینقدر برای انی مهمه ..خداروشکر یک

بگو میثم بیاد بیرون + چشم خانم ... (صدای پسره رو اعصابم بود صدایش آشنا بود
نمیدونم چرا اعصابم خورد شده سرم درد میکرد سرمو با دستام فشار دادم و به
دیوار تکیه دادم + انی حالت خوبه؟؟؟ - اا اومدی چ خبره داداش نیومده گرد و خاک
به پاکردی؟؟؟ + پسره قلدر بازی کرد منم از خجالتش دراومدم اشغال.....

خب حالا بیا بریم ببینیم این اقا پسر قلدر چ شکلی هست؟؟ البته فکر کنم تا الانم
چیزی ازش نمونده حتما دکوراسیونش رو آوردی پایین هان؟؟ + ای بگی نگی.... -
دیوونهه (در رو ک باز کردم دختر رو دیدم ک روبه رویی پسره قرار گرفته بودو با
گریه سر و صورت شوهرش رو باشال پاک میکرد ... - خب اقا پسر میبینم نیومده گرد
و خاک به پا کردی؟؟ چ خبرته افسار پاره کردی اروم باش هنوز خیلی باهم کار داریم
.....) هر دوشون با صدام برگشتن اول دختره رو دیدم باورم نمیشد نگام رفت سمت
پسره ..نه..نه این امکان نداره ..نفس کم آورده بودم حس کردم دیگه روی زمین نیستم
سرم داشت گیج میرفت.... + یگانه؟؟؟؟ (باشم جلو رفتم جلوی پاش نشستم ... +
یگانه بین تورو خدا مارو نجات بده نمیدونی چقدر خوشحالم ک تو اینجایی ویزاب
سارا باطل شده بود مانمتونستیم قانونی از ایران خارج بشیم بهشون پول زیاد دادم
مارو آوردن اینجا اما از وقتی رسیدیم ما رو اینجا زندونی کردن .نمیذارن .بریم بیرون
...میگن رئیسشون گفته ماذو اینجا نگه دارن ..یگانه با رئیسشون حرف میزنی بذارن ما
بریم.... - رئیسشون منم (نگاش رنگ غم گرفت رنگ دلخوری) (نگاهم به
صورت خونی و یقه پارش افتاد دلم ریش شد طاقت دیدنش اونم تو این وضع رو
نداشتم حالم داشت بد میشد خواستم بلند بشم م دستمو گرفت .. + یگانه تو مارو
آوردی اینجا چرا؟؟ هان؟؟ با سیلی ک ازش خوردم روم به سمت چپ برگشت دستمو
جای سیلیش گذاشتم ... میثم با دوقدم خودشو بهش رسوند یه مشت زد زیر چشمش
... + اشغال عوضی بطور جرات کردی دست رو انی بلند کنی؟؟ - میثم بسه چیکار
میکنی؟؟ + شوهرمو ول کنید عوضیا همه اینا زیر سر تو بود دختره هر.....خواستی

ازمایش کنی؟؟ مگ نمیدونی اگ ازمایش ها جواب نده چی میشه؟؟ - من گفتم ازمایش میکنم اما نه روی علی رو زنش میبندم چشمای زنی رو ک باعث شد علی چشمهاشو ازم بگیره.....+ پس میخوای ازش انتقام بگیری؟؟ - چ جورم حالا دارم براش.....+ ولی اگ ازمایش جوابش مثبت بشه چی؟؟ - اونموقع راه های زیادی هست واسه از میون برداشتن اون دختر من اون دختر رو میکشم هر طور ک شده.....من دیگه برم فعلا...+ میخوای همراهت بیام...- نه تو همینجا وایسا دکتر بیاد و علی رو معاینه کنه...هر چی خواست براش مهیا کن محمود رو بسپر بره براش چلو گوشت بگیره جون بگیره...+ چقدر هم تحویلش میگیری؟؟ - مگ چندتا علی دارم (باهم شروع کردیم به خندیدن) سوار ماشین شدم و به سمت تخت خوابم پرواز کردم امشب اولین شبی ک میخوام با آرامش بخوابم.....اخه میدونم علی من با فاصله کمی از من پیشمه..دیگه نمیدارم از دستم بری علی...اصلا نمیدارم...تو باید مال من بشی.....باید

(ای بابا این کیه اینقدر در میزنه اول صبحی..اوف..اومدم بابا چ خبرته مگ سر آوردی؟؟؟؟ در رو ک باز کردم دیدم نگهبان ساختمونه...- چی میخوای؟؟ چرا سر صبحی اینقدر در میزنی؟؟ خب شاید خونه نیستم برو پی کارت دیگه...+ خانم جان این چه حرفیه میزنی؟؟ شما ک الان اینجائید پس چطور خونه نیستید؟؟ (این نگهبان بنده خدا یکم ساده بود مشنگ میزد) - ولش کن حالا این حرفهارو چی میخوای؟؟ + راستش خانم اقای ویلیام گفتن شارژ این ماه رو جمع کنم منم دارم همین کار رو میکنم....- باشه چند لحظه صبر کن برم بیارم..... + باشه خانم من همینجا منتظرتون هستم....(از توی کشوچنددلار برداشتم یکم بیشتر برداشتم ک به این نگهبان بنده خدا بدم بیچاره زن و بچه دار بود گناه داشت..- بفرمایید اینم شارژ.....+ اما خانم اینکه خیلی زیاده..- بقیه اش مال خودت به سلامت...+ اما خانم...- اما و اگه نداره برو به سلامت..+ خدا خیرتون بده خانم خیلی ممنون..

این کتاب در سایت یک رمان ساخته شده است (1roman.ir)

نمیدونم نکنه راست بگه این میثم خل .والله) - الو سولماز جان خوبی؟؟ + سلام
عشقم ممنون تو چطوری؟؟ - مرسی عزیزم کجایی)؟؟ + خونم چطور؟؟؟ -
میخواستم واسه شام دعوتت کنم رستوران .. + نهههههه دروغهههه؟؟؟ (جیغجیغ)
(اینقدر جیغ زد به قول میثم واقعا پرده گوشم آسیب دید من موندم دعوت کردن این
دوتا پت و مت کجاش اینقدر عجیبه) - بسه سولماز گوش من به جهنم به فکر
حنجره خودت باش ..حالا میای؟؟؟ + معلومه ک میام دختر بعد عمری دلت کشیده
همچین پیشنهاد توپی بدی مگ خرم رد کنم؟؟؟ - وای؟؟؟ + چیشد انی خوبی؟؟؟ -
چ جالب تو و میثم میگی تلپاتی دارین اونم همین رو گفت ها؟؟؟؟ + چ باحال حالا هم
برو گمشو میخوام واسه شب آماده بشم از اون ورم میریم دیسکو اکی؟؟؟ شرت کم
.....(بعدم گوشی رو قطع کرد ..(دیوونه ان ها|||اااا بیشتر میخواستم بهش بگم بیاد باهم
بریم خرید اخه لباس نو ندارم میخوام پیش علی از همیشه شیک تر باشم ..واسه
همین تصمیم گرفتم خودم تنهایی برم خرید بهترم هست اینجوری این دختر از هر
چی من خوشم بیاد اون بدش میاد واسه همین بعد یه ارایش ساده و برداشتن کیفم از
خونه زدم بیرون...

- ***خانم میشه لطفا اون لباس مشکی رو بهم بدید ...+ بله بفرمایید مطمئن این
تو تنتون خیلی میدرخشه ...انتخاب خوبی دارید |||/ - ممنون(لباسه واقعا
قشنگ بود وقتی پوشیدمش مثل ستاره ها میدخشیدم ..اندام خوش فرم تو این
لباس مشکی به خوبی به نمایش گذاشته شده بود ...دوسش داشتم ...لباس ساده
مشکی تا بالای زانو دور کمرش یه کمر بند طلایی هم میخورد استین دار بود و یقه اش
هم تا وسط سینه باز بود ...بجز اون چندتای دیگه هم برداشتم ک در عین سادگی
بسیار جذاب بود ..تصمیم داشتم همین مشکی رو برای امشب بپوشم پول لباس هارو
حساب کردم .وزدم بیرون*** ترافیک لعنتی هم ک اعصابمو خورد کرده بود

گوشیم داشت خودکشی میکرد اه اصلاحوصله ی کسی رو ندارم به صفهش نگاه کردم دیدم سولمازه خره؟؟؟ - بله؟ + انی تو چی میخوای واسه شب بپوشی؟؟ - برو گمشو دختره سرتق چی صداش مثل گربه شرک میکنه..میخواستم با توی خر برم خرید ک زرتی گوشه رو قطع کردی...+ وای پس بیا الان بریم عشقم؟؟ - لازم نکرده خودم رفتم خریدم (بلاخره این ترافیک لعنتی هم باز شد) - من دارم میرم خونه سولماز میخوام واسه شب آماده بشم حالا هم شررت کمم عزیزمم...+ نه قطع نکن الوو*****.....

+وای انی چ لباس خوجگلی داری کوفتت بشه منم میخوام.... - به من چه میخواستی تو هم بیای اتفاقا لباسای قشنگی داشت....+ باشه انی خانم ک اینطور اصلا من همون لباس های قدیمم رو میپوشم..احتاجی هم به لباسای تو ندارم... - کار خوبی میکنی.... (چشم غره ای بهم رفت و با عصبانیت شروع کرد به ارایش کردن) منم شروع کردم به ارایش کردن پشت چشمهامو سایه شاین دار مشکی کشیدم موژهامو فرادادم. رزگونه های هلوییم رو گونه ام کشیدم..طوری ک برجستگی استخون گونه ام خودشو نشون داد رژ لبم رو چند بار رو لبام کشیدم بعدم روش برق لب کشیدم..کارم تموم شد ب*و*سی برای خودم تو ایینه فرستادم..+ آماده ای انی؟؟ - اره من آمادم.....

صبر کن کیفم رو بردارم میام تو برو پایین ماشین رو روشن کن من میام تو رانندگی کن + باشه پس من میرم پایین... (هرچی دنبال این گوشه گشتم نبود ک نبود) (ای بابا فکر کنم باز سولماز چیزی جا گذاشته خوبه گفتم چیزی جا نذاری) - باز چی جا گذاشتی دختر؟؟؟ (تا در رو باز کردم دیدم ارمانه فکر کردم سولمازه) - سلام...+ سلام خوبی؟؟ - ممنون + راستش میخواستم بگم به میثم بگو بیاد مدارک رو تحویل بگیره من فردا میخوام از اینجا برم میخوام هر چه زودتر همه چی تموم بشه..... - باشه بهش میگم...+ خدافظ..- وایسا ارمان..نمیدونم دیگه میبینمت یا نه ولی

میخواستم بگم منو ببخش .. گذشته ها گذشته دیگه مهم نیس فعلا) (با برگشت
علی همون یگانه خوب و مهربون گذشته داشت برمیگشت و من چقدر خوشحال بودم
از این موضوع) از اسانسور پیاده شدم و به سمت سولماز ک با پاش رو زمین ضرب
گرفته بود رفتم .. - بریم عشقم .. + چ عجب ببب . بریم **** - سولماز نگاه کن
بین میثم کجا نشسته + اصلا اومده ??? - اره بابا ۵ دقیقه پیش اس داد رسیده
پیرهن قرمز پوشیده... + اهان پیداش کردم اونجا نشسته بین//// - اره خودشه .. بیا
بریم - سلام داداش گلم حال شما؟ + حرف نزنید باهاتون قهرم ... - واا مگ تو
دختری ک قهر میکنی حالا بگو چرا ناراحتی؟؟ + خیلی دیر کردید - خوبه یه ربع
پیش رسیدی ها هرکی نباشه فکر میکنه ۱ ساعته منتظر مایی؟؟؟ + خب حالا اشتیم
بیاین سفارش بدین دیگه از ظهر هیچی نخوردم جون داداش ... + مگ کجا بودی ک
هیچی نخوردی؟؟ + مشغول سر و کله زدن با عشق این خانم - ینی چی؟؟ + بله
.. علی اقا اینقدر سر و صدا به پا کرد ک نگو دادو هوار ک بذارید ما بریم همش سراغ تو
رو میگرفت میخواد ببینتت . + وای بیخیال میثم یه امشب رو میخوایم یه شب شاد
باشیم اگ گذاشتی؟؟ + راستی انی از اینجا بریم دیسکو دیگه؟؟ - نه اینجوری ک
میثم میگه باید برم پیش علی

- میثم غذا براش بردی ؟ غذاشو خورد؟؟ + نه گفت تا ازادش نکنیم اونم هیچی
نمیخوره .. ببیین انی اون میدونه برای تو مهمه برای این داره اینکارهارو میکنه -
چی داری میگی میثم علی خبر نداره من دوشش دارم + هه کجای کاری خواهر
من وقتی بهت سیلی میزنه و هنوز زنده است ینی برات خیلی مهمه اکی؟؟ (سفارش
هارو آوردن) - حالا فعلا شامتون رو بخورید تا بعد خودم یه فکری میکنم (تموم
فکر و ذکرم علی بود مخصوصا اینکه چیزی نخورده بود ****)

- خب بچه ها بریم؟؟ + اره مرسی انی بابت امشب خیلی شب خوبی بود... - خواهش
میکنم عزیزم تو خواهر خوشگل منی + پس من چی؟؟ - ای حسود خان باشه تو هم

داداش مهربون منی.... خوب شد؟؟ + عالیی - خب بچه هاشما برید تو ماشین منم حساب میکنم میام ..+ دیگه چی تا وقتی مرد هست خانوما دست تو کیفشون نمیکنن.... - من دعوتتون کردن پس خودم حساب میکنم کسی هم روی حرفم حرف نمیزنه افتاددد؟؟؟؟؟ حالا هم برید تو ماشین زوددد؟؟؟؟) + خیلی خب بابا زن تو ماشین منتظر تیم (به سمت حسابداری رفتم تصمیم گرفتم برای علی هم غذا بگیرم از دیروز هیچی نخورده میتروسم مریض بشه + *****&* (چقدر دیر کردی انی فکر کردم رفتی ظرفهارو بشوری - نخیرم برای علی غذا گرفتم برا همین طول کشید+ میخوای منم همراهت بیام انی؟؟ - نه خودم میرم شما برید خونه+ داری خیلی خودتو اذیت میکنی انی بیخیال این پسر شوآگ تا الان چیزی ازت نپرسیدم و چیزی نگفتم..

+فکر کردم خودتم قصد نداری دوباره اشتباه کنی...آگ ازدواج کرده ..آگ پات نمونده ینی اون یه اشتباه بوده تو زندگیت میفهمی اینو خواهری؟؟ -ولی من این اشتباه رو دوست دارم اوایلش وقتی وقتی کسی بهم همین حرفهارو میزد میگفتم نه..علی منو دوست داره اونا هستن ک تو زندگی من اشتباهن همه رو خط زدم فقط علی تو زندگیم موند شد همه کسم ..دار و ندارم میدونی ادم نباید فقط به یک نفر وابسته بشه وقتی رفت من تنها شدم خیلی تنها ..آخه اون همه کسم بود ...خیلی عجیبه نه؟؟ یه نفر نقش صد نفر رو برات ایفا کنه ..خواهر ..برادر ..پدرهمه کسم بود از وقتی رفت فهمیدم همه درست میگفتن ک اون یه اشتباه بوده اما من اشتباه فکر میکردمولی حتی اونموقع هم این اشتباه رو دوست داشتم ..الانم دوست دارم میفهمی داداشی؟؟؟؟ (هر دوشون با ناراحتی نگام میکردن میدونستم چقدر دوستم دارن دوست ندارن خواهرشون در عذاب باشه..) - قربونتون برم ک اینقدر به فکر خواهرتونید من طوریم همیشه خیالتون راحت من ایندفعه دیگه باخت نمیدم.....) سوار ماشین شدم و به سمت انبار روندم) + سلام خانم ... - سلام ..+ خانوم طبق

گفتون دختره و از پسره جدا کردم... - خوبه حالا برو چند ساعتی بخواب من فعلا هستم .. + چشم خانم فعلا.... (تا دررو باز کردم دیدم علی رو زمین خوابش برده الهی قربونت برم . عزیز دلم ..چقدر اروم خوابیده ..مثل فرشته ها.....اروم اروم رفتم جلو دستم رو تو موهاش فرو بردم و اروم نوازشش کردم ...بودن کنار علی تا اینقدر نزدیک و نوازش موهاش ارزوم بود خداروشکر ک این ارزو رو به گور نبردمداشتم همینطور نگاش میکردم ک چشمهاشو باز کرد+ تو اینجا چیکار میکنی یگانه ??? اونم این وقت شب؟؟؟ - با دوستانم رفتیم بیرون..میثم گفت از صبح غذا نخوردی اعصاب غذا کردی علی؟؟ + اره تا وقتی ازادمون نکردی لب به هیچی نمیزنم ... - پسره یک دنده

قراره آزمایش رو فردا شروع کنم روی سارا.+ اگ اتفاقی براش بیفته چی؟؟ - دوست داری نیفته؟؟ + برام مهم نیست اون خیلی وقته تو زندگی من جایی نداره - چرا اینو میگی مگ زنت نیست پس چطور برات مهم نیست ...؟ + بیخیال یگانه اشغال رو هرچی بیشتر هم بزنی بوی گندش بیشتر میشه ... - ک اینطور ... + پس من چی؟؟ - تووو؟؟ تو هیچ اتفاقی واست نمیفته ینی من نمیذارم ...مگ یگانه مرده باشه تو بلایی سرت بیاد ...من قول یه زندگی عالی رو بهت میدم .حالا هم بیا غذا تو بخور + نمیخورم یگانه..؟؟ - نمیخورم نداریم شروع کن خودم همینجا میشینم تا غذات تموم بشه فهمیدی .؟؟ (به زور شروع کرد به غذا خوردن تا اینکه بالاخره با اصرار من غذا شو تموم کرد) - - افرین پسر خوب + از دست تو یگانه همیشه ادمو مجبور به کاری میکنی؟؟؟ - خوبه ک اینطوری....ظرف غذا رو ازش گرفتم و یه گوشه گذاشتم.

زانو هام رو بغل کرده بودم و فکر میکردم دلم میخواست تموم مدت فقط اروم کنارش بشینم ..همیشه با بودنش آرامشی رو بهم تزریق میکرد ک از صدا تا قرص مسکن هم قوی تر بود خیلی حس قشنگیه وقتی کنار یکنفر انگار خالی بشی از هر چی ..حس بد .ترس ..نگرانی ...من کنار این پسر خالی میشدم از هر چی حاله بده..علی همیشه واسه

دل بیقرار من بس بود .. علی اینقدر بدام بزرگ بود ک حاضر من واسه داشتنش ازهر چی ک دارم دست بکشم . + یگانه؟؟؟ (باصداش نگاهمو از زمین گرفتم و تو چشمه‌هاش نگاه کردم ... زبونم قفل شده بود همیشه دلم میخواست وقتی صدام میکنه . بهش بگم جان دلم.... مثل همین الان ولی بازم یکی تو سرم داد میزنه ک نگو .. نگو دختره احمق اگ دوست داشت ترکت نمیکرد ... واسه همین به زور رو زبونم قفل میبندم و بهش نمیگم جان دلم .. فقط سکوت و سکوت + چرا اینقدر نارومی..؟؟؟ چی اذیتت میکنه بهم بگو؟؟؟ - من خوبم کی گفته حالم خوب نیست من خیلی هم خوبم..... + یگانه من تورو از بچگی میشناسم منو میخوای بیچونی،؟؟؟ ببین حالتوو ببین دستات میلرزه زیر چشمتو

دیدی گود افتاده هیچی ازت نمونده .. معصومیت چشاتو چیکار کردی یگانه؟؟؟ چرا اومدی تو این کشور .. پر از کثافت .. خودتو ببین توهمون دختری هستی ک نمیداشتی انگشت یه پسر بهت بخوره حالا سروصعتو ببین چطوری میگردی ... // (بغض تو صداش رو میفهمیدم .. صورتش قرمز شده بود هر وقت از لحاظ روحی خیلی اذیت میشد اینطوری میشد) ولی چرا اون باید بغض داشته باشه من خراب کردم من تموم پل های پشت سرمو خراب کردم اونم بخاطر همین پسری ک الان جلو روم نشسته ودم از معصومیت چشمای من میزنه) + میدونی اینا چی میگن؟؟؟ میگن انی خانم ینی تووو... یگانه من خیلی هارو سر به نیست کرده (با دستای من به خودش سیلی میزد) + منو بزن تا از این کاب*و*س بیدار شم از این کاب*و*سی ک توش یگانه من ادمکشه .. توش یگانه من خلافاکاره ... ک توش یگانه من دیگه معصوم نیست .. بیدارم کن یگانه تورو خدا از این کاب*و*س بیدارم کن بذار بیدار شم و ببینم همون دختر ۱۴ ساله ای ک تو خونه باغ میگشت .. و صدای خنده هاش همه رو عاصی میکرد بذار دوباره ببینم همون دختر شیطونی ک با دست به یکی کردن با دختر خاله هاش منو انداخت تو رودخونه..... بذار دوباره ببینم همون دختر پاک و دوست داشتنی رو

..خواهش میکنم یگانه+ علی ??? جان دلم ??? - میدونستی واسه این حرفا دیگه خیلی دیره(دستشو ک روی صورتتم گذاشته بود روکنار زدم و بلند شدم + نرو یگانه ..خواهش میکنم جون علی نرو بمون حرف بزنییم ..بذار به اندازه تموم این سالها حرف بزنییم .بسه سکوت ..بسه پنهوو کاری ..بسسسسههه ...- حرف ?? کدوم حرف زدن اونروز ک با میل خودت نشستی پای سفره عقدگفتی قبلش با یگانه حرف بزنییم .گفتی شاید همه حرفهای اون دختره دروغ باشه اومدی حرف بزنییمنه..واسه خودت بریدی و دوختی .نیومدی حرف بزنی پسر مهربون..میدونی چرا نیومدی؟ چون هوای یه دختره دیگه رفته بود تو مخت .گفتی چ بهتراینکه از یگانه بهتره ..یگانه ک همیشه هست ..همیشه هوامو دارههمیشه طرف منه ..ولی درست فکر کردی منه احمق حتی الانم اگ کل دنیا جلو روت باشن من کنارتم ..من پشتتم ...احمقم نه؟؟ هه خودم میدونم

-شب عروسیتم تموم اون یگانه ای ک ازش حرف میزنی رو تو خودم کشتم .وشدم اینی ک الان میبینی ..بد ..فقط بد ..ولی بسه منم میخوام برای اولین بار برات بد باشم .همیشه بد همورو خواستم اما تو ...نه؟؟ ولی این بار من انتقام میگیرم ..انتقام بد شدنمو از رفیقم .از رفیقی ک شد خانوم خونت ..مطمئن باش ازش نمیگذرم ... (دستم ک روی دستگیره در بود رو گرفت) + تو این کار رو نمیکنی یگانه فهمیدی تو نباید دستتو به خون اون الوده کنی ...- خوشبحالش چون همیشه بیشتر از من اونو دوست داشتی+ اشتباه میکنی یگانه گوش کن به حرفام- هیس دیگه نمیخوام چیزی بشنوم دیگه هیچی برام مهم نیست هیچی ...+ حتی من؟؟ ینی دیگه منم دوست نداری؟؟ - اره دیگه دوست ندارم(اشک تو چشماش لغزید ..دیدم .دیدم کمر مرد رویاهام خم شد .کمر عشق دوست داشتنییم خم شد ..من اینو نمیخواستم .ولی دیگه نمیتونستم حالم خوب نبود نمیدونستم چی دارم میگم ..میدونستم سارا رو دوست نداره و به اجبار مادرش باهاش ازدواج کرده ولی همیشه ته قلبم از علی دلگیر بودم

اگه میخواست میتونست جلوی این ازدواج رو بگیره اما اینکار رو نکرد. اومدم امریکا تا دور باشم تا نباشم کنارش تا هر وقت میبینمش حسرت تو چشمامون توجه همورو به خودش جلب نکنه. میدونستیم همو دوست داریم اما روزگار هیچ وقت فرصت اعتراف رو بهمون نداد.. همه مقصر بودن من علی.. مادرش.. و رفیقم... رفیقی ک ب*و* سیله من با علی آشنا شد رفیقی ک نشست زیر پای علی ک من با همکار بابام رابطه دارم دختری ک باعث سردی نگاه عشقم شد. دختری ک بعد از دوسال بالاخره تونست در قلب علی رو به روی خودش باز کنه... ازش کینه داشتم خیلی زیاد خودم رو میشناسم.. میدونم حالا ک فرصت دارم از این دختر نمیگذرم.. من با گرفتن علی و گرفتن جونش به اندازه تموم اشکام ازش انتقام میگیرم..... + باشه پس اگه دوسم نداری منم میخوام اون آزمایش روی منم انجام بشه.. - من اینکار رو نمیکنم.. + اگ انجامش ندی ینیدهنوزم دوسم داری؟؟ - واسه آزمایش خبرت میکنم..... (نگاه اخر رو تو چشمش انداختم و دیدم چشمای عشقم..

از این حرفم چقدر غمگین شد.. (در رو پشت سرم بستم. میترسیدم از یه طرف از اینکه قراره با جون عشقم بازی کنم از طرفی نمیدونم چرا با خودم لج کرده بودم به هیچ طریقی دلم نمیخواست بفهمه هنوزم دوسش دارم.. شاید بخاطر اینکه ک اون زمانها ک فهمید دوسش دارم ازم گذشت. ولی الان نمیدونم نمیخوام یک بار دیگه غروم بشکنه... نمیدونم حالا به میثم زنگ بزنم بگم لبراتوار رو آماده کنه.. تا ببینم چی میشه.... - الو میثم.. + سلام خواهری چ خبر؟ هنوز پیش عشقتی؟؟ - هه اره ببین میثم برای فردا آزمایشگاه رو آماده کن دارو هارو هم بیار میخوام فردا آزمایش هامو روی علی و سارا امتحان میکنم..... + انی میخوای روی علی هم آزمایش کنی؟ - مجبورم میثم. به خدا مجبورم... + اگ جواب نده چی انی. میدونی چی میشه؟ بعدن خودت عذاب میکشی خواهری.... - بسه میثم خودم از همه چی باخبرم تو کاری رو بکن ک بهت میگم.... (دیگه نداشتم ادامه بده گوشی رو قطع کردم خودم

کم درد داشتم اینم هی منو بیشتر عذاب میده ..) - محمود؟ محمود کجایی؟؟ + بله خانم؟ - دوتاییشونو بیار ازمایشگاه.. فقط سریع باش من جلوتر میرم.. فهمیدی؟؟ + باشه خانم هر چی شما بگین.... (ماشین رو روشن کردم. و به سمت ازمایشگاه روندم... مسافت زیاد نبود واسه همین ده دقیقه ای رسیدم. همین ک از ماشین پیاده شدم ماشین محمود هم ایستاد دهن و دست و پای سارا رو بسته بودن.. هه دختره عوضی امروز تقاص همه کارهاتو ازت میگیرم حالا بشین و تماشا کن.. - بیارشون داخل.. + چشم خانوم د راه بیفتید دیگه حیف نونا.... در ازمایشگاه رو ک باز کردم ماشین میثم با سرعت پیچید و کنارم نگه داشت... بی توجه بهش رفتم داخل و چراغ هارو روشن کردم.. وسایل ازمایش رو روی میز چیدم. + بفرمایید خانم اینم موشای ازمایشگاهیتون خدمت شما؟؟ - خفه شو دیگه داری گنده تر از دهنه حرف میزنی. گمشو بیرون فضولباش به تو نیومده... + ببخشید خانم.. من... (میثم دستشو رو شونه محمود گذاشت و به بیرون فرستادش.. با استفهام نگام میکرد نمیدونست میخوام چیکار کنم حتی خودمم نمیدونستم.... - خب بهتره اول روی سارا خانوم امتحان کنیم هان چطوره؟؟. دیدی رفیق.. رفیقم بودی دیگه یادته.. باهام چیکار کردی.. بهت گفته بودم جونم به علی بستست. گفته بودم حاضرم همه دنیا مو بدم ولی علی مال من باشه. گفته بودم چقدر عاشقشم. تو دوستم بودی. چطور تونستی. من مثل بقیه نبودم ک بگم اگ دوستی داشتی به خودم میگفتی کنار میکشیدم.. نه خودتم خوب میدونستی اگ بو میبرد داری زیرابم رو میزنی صداتو تو نطفه خفه میکنم یگانه اون موقع هاهم خطرناک بود اگ تا الان زنده ای فقط بخاطر علی بود ولی الان دیگه نه.. الان اینجا مثل سگ میکشمت کسی هم نمیفهمه.. دیدی گشتی باز رسیدی به من.. اخی میخوای حرف بزنی نمیتونی منم دهنه تو باز نمیکنم اراجیف ببافی میخوام آخرین حرف رو من زده باشم حالا خدافظ.. رفیق.. (علی فقط نگام میکرد. نمیدونم چرا ته نگاش تحسین بود انگار حرفای دل اونو زدم... امپول رو آماده کردم دست و

پامیزد .چشماش داشت از حدقه در میومد محلول رو واردسرنگ کردم .سرنگ رو تو رگش فرو بردم

وقتی محلول رو کامل وارد بدنش کردم بعد از ده دقیقه رنگش به کبودی میزد عنبیه چشمش زرد شده بود اینا علائم خوبی نیست ..ینی اینکه آزمایش روی سارا جواب نداده حدس میزدم این محلول اخری رو باید کمتر قاطی میکردم اگ نفر بعدی علی نبود حتما محلول رو کمتر میکردم مطمئنم این دفعه جواب میداد اما نمیدونستم باید چیکار کنم ...تصمیممو گرفتم بالخره به سمت میز رفتم و سرنگ رو پر کردم ..- استینتو بزنی بالاببین علی مطمئنی؟؟

مجبور نیستی اینکار رو بکنی بین ممکنه وقتی مواد وارد بدنت شد تو فوراً جونتو از دست بدی یا ممکنه حالت نباتی پیدا کنی یا ممکن هم هست سالم بمونی ک البته این درصدش خیلی کمه ..نگاهی به سارا انداختم ک در حال جون دادن بود - ببینیش بدنش به مواد جواب نداد برای همین داره میره به درک..(علی با کمی تعجب و ترس نگاهی به سارا انداخت) + ینی داره میمیره؟؟ - خوشبختانه بله(استینشو بالا زد) + پس اگ قراره بمیرم بذار به دست تو بمیرم بذار بعد از اینهمه رنج و عذابی ک بهت دادم بتونم با مرگم جبرانم کنم ... (اشک تو چشمام جمع شده بود طاقت نداشتم تو این وضع ببینمش دلم نمیخواست اون اعتمادی ک تا چند دقیقه پیش تو چشماش بود رو از دست بدم ..حالا دیگه سارایی نبود ک مانع بشه اما من چ مرگم شده) (سرنگ رو تو رگش فرو بردم و هم زمان اشک های من بود ک روی دستش میریخت ..زمزمه های اخرش رو شنیدم ک نامفهوم بود اما مرهمی بود واسه قلب عاشق و منتظر من ...+ اگ نموندم .اگ هر اتفاقی واسم افتاد بدون ک من همیشه دوست داشتم و عاشقت بودم کاش میتونستم بیشتر پیشت باشم همه کسم خدافظ..(چشمش بسته شد و زانوهای من خورد زمین ..سرمو روی پاهاش گذاشته بودم. و گریه میکردم .+ ابعی بلند شو ..بلند شو خواهرم .تو حق عاشقی رو ۱۰ ساله ادا کردی

برای این پسر ..اگ تو الان اینجایی بخاطر همین پسره ..بلند شو خواهی .سرافکنده نبینمت .همه کسم بلند شو(میثم زیر بغلم رو گرفت و بلندم کرد + چ دنیا یه انی ینی جدی جدی علی مرد(با فین فین بلند شدم و اشکامو پاک کردم).- با محمود زیر بغل هاشو بگیرید بیارینش خونه من...+ چی میگی خواهر من مگ جنازه جاش تو خونه تو؟؟؟؟باید ببرمش یه جا خاکش کنم ...- خفه شو میثم هی شووور میگه زبونتو گاز بگیر اون الان خوابه تا چند ساعته دیگه هم بلند میشه

همین ..+ ینی چی ؟ امکان نداره این مواد اگ به بدنش برسه بجز اون دوراهی ک گفتمی راه دیگه ای نداره ینی امکان نداره سالن بمونه مگ اینکه فلج بشه اما اونم- اوف میثم میشه خواهش کنم دودقیقه خفه شی تا بهت بگم قضیه چیه؟؟ + بگو خب...- من علی رو دوست دارم خیلی زیاد ...اون بهم گفت هنوز دوشش دارم یا نه؟؟ منم گفتم اگ آزمایش رو روی سارا انجام بدم و اون زنده بمونه .خب علی هم دوشش داره نخواستم زندگی عشقم نابود بشه از طرفی نمیدونم چرا علی اصلا از مردن سارا ناراحت نیست ..برا همین منم گفتم دوشش ندارم البته بیشتر بخاطر این بود ک دلم نمیخواست یکبار دیگه غرورم بشکنه نمیدونستم میخواد همچین حرفی بزنه ..اونم بهم گفت آزمایش رو روش انجام بدم اولش قبول نکردم اونم گف اگ قبول نکنم ینی هنوز دوشش دارم تو دوراهی مونده بودم تا اومدم اینجا و داروی مسکن رو دیدم ..تو راست میگی بجز اون دوراه راه دیگه نیست من دروغ گفتم ک ممکنه زنده بمونه چون میدونستم وقتی از خواب بلند بشه ازم بازجویی میکنه و همه چی رو میفهمه .همش همین بود+ چ جالب ولی ابجی اگ اینجا داروهای خواب اور نداشتیم چی؟؟ - هیچی بهش تزریق نمیکردم .حاضر غرورم براش هزار بار بشکنه امانمیدارم اتفاقی براش بیفته....(میثم اومد جلو و منو تواغوش گرفت) + قربون خواهرم برم ک اینقدر قلبش پاکه و البته عاشق این پسره خر ..ببین انی اگ اذیتت کرد بدش دست خودم یه گوش مالی حسابی بهش بدم .- اا میثم اذیتش نکن دیگه اون نفس ابجیته دلت



میاد؟؟؟+ برو ابجی. برو از دست تو و این زبونت ماهم این سازده رو میاریم خونت
توراه مواظب خودت باش ..- باشه داداشی(داشتم به سمت درمیرفتم ک برگشتم)
- میثم؟؟ + جانم؟؟؟ - مواظب علی باش ..+ خیلی خب خانم عاشق برو دیگه ..+
راستی انی؟؟ با اینکاری ک کردی باید رتبه اول تو دارو و درمان رو ک تو خواب
بینی خواهر من؟؟ (راه رفته رو برگشتم و دستمو. تو موهای خوش رنگ علی فرو
کردم. به موهای اشاره کردم - فدای یه تار موی عشقم. حالا فهمیدی خان داداش؟؟؟
+بله فقط کاش این اقا پسر زودتر پیداش میشد و شمارو متحول میکرد ..(باهم خنده
بلندی کردیم و من به سمت خونه پرواز کردم از امشب من پذیرای علی بودم می
خواستم براش بهترین زندگی رو بسازم. میخواستم کنار هم خوشبخت بشیم. میدونم
اونم هنوز دوسم داره پس میخواستم برای باهم بودن یه فرصت به هر دومون بدم
همون فرصتی ک روزگار خیلی سال پیش از هر دو مون گرفت... ولی من دیگه نمیذارم
سرنوشت مارو از هم جدا کنه میخوام واسه بودن علی کنارم همه دنیا رو کنار بزنم
میخوام دوباره خنده.. شادی. عشق .. امید رو به هر دو مون هدیه کنم .. تند و سریع
خودمو به خونه رسوندم .. اولین کاری ک کردم رفتم تواسپیزخونه باید یک قرمه
سبزی حسابی برای عشقم درست کنم اخه علی عاشق قرمه سبزیه ... کنارش هم
سالاد شیرازی درست میکنم .. مواد رو تو قابلمه ریختم و سرش رو گذاشتم. شروع
کردم به درست کردن سالاد .. ک دیدم صدای در اومد و بعدش میثم و محمود درحالی
ک زیر بغل علی رو گرفته بودن اومدن داخل) - ا اومدید بیارینش مواظب باشید ..+
انی ببریمش اتاق مهمون؟؟ - نه لازم نیست بیارینش تو اتاق خودم (وقتی روی
تخت خوابوندنش محمود میخواست بره ک صداش کردم..) - محمود؟؟؟+ بله خانم؟-
محمود بابت همه چی ازت ممنونم به بچه ها میسپرم یه کار خوب برات پیدا کنن هر
چی خوبی و بدی دیدی حلال کن ..+ این حرفها چیه خانم ک میزنید مگ چیزی
ازمادیدید؟؟ - نه. ولی من میخوام دیگه اینکارهارو کنار بذارم واسه همین میگم برو

وگر نه تو این ۱۰ سال از تو وفادارتر ندیدم...+ با اینکه ناراحتم ک دیگه نمیتونم بهتون خدمت کنم ولی از طرفی خیلی خوشحالم بعد از چندین سال رو لبهاتون خنده میبینم شماهم خوبی. بدی دیدید حلال کنید با اجازه خانم من دیگه برم- برو به سلامت(با لبخند نگاهمو از محمود گرفتم و به سمت میثم برگشتم ک دیدم داره با لبخند نگام میکنه ..- چیه داداشی چرا اینطوری نگام میکنی؟؟ (نگاهی به علی انداخت و سکوتشو شکست)+ از این پسر ممنونم ک باعث شد تو دوباره همون دختر مهربون قبل بشی میدونی انی این پسر باعث بدشدنت بود و حالاباعث خوب شدنت ..علی برای تو هم درده .وهم درمون ..مگ نه؟؟(باعشق نگاهی به علی انداختم ک خواب .خواب بود..دستمو تو موهاش فرو بردم و زیر لب زمزمه کردم: - این پسر زندگی منه .این پسر شیشه عمر منه .این پسر نبض زندگیه منه...+ از من میشنوی یه فرصت به هردوتون بده ...- میخوام همین کار رو بکنم برای یکبار هم ک شده . میخوام من پا پیش بذارم ...+ خوبه خواهری ..خب اگ کاری نداری من دیگه برم ..؟؟- کجا به این زودی قرمه سبزی درست کردم ناهار رو پیش ما باش ..+ نه دیگه مزاحمتون نمیشم چند جا هم کار دارم .باید برم- باشه عزیزم هر جور راحتی....() + خدافظ قربونت برم .- بای داداشی(وقتی کنار تختش نشستم حس کردم علی بیداره ولی خب هنوز چشمش بستست پس حتما هنوز خوابه هرچند خوابش زیادی طولانی شد ...بیخیالهر چی تو بیداری شبیه پسر بچه های مظلوم و شیرینه ..تو خواب عین پسر بچه های تخس و شیطان میشد با دیدن اخمش لبخندی رو لبام جا گرفت ..هیچ وقت فکر نمیکردم یک روز من عاشق این پسر دایی از فرنگ برگشته بشم ..اون وقتا منو و پسر دایی هام و دختر خاله هام هممون یه گروه بودیم البته بجز چند تاشون ک از اول با هام لج بودن ..میگفتن من یه دختر لوس و خودخواهم ..وقتی علی از خارج برگشت وقتی اونم اومد تو گروهمون کم کم پسرا به طرفش جذب شدن دوست داشتن یه اکیپ پسرونه راه بندازن چون علی از نظر سنی از هممون بزرگتر

بود .. گروهمون از هم پاشید اونموقع خیلی بچه بودم واسه همین کینه علی رو به دل گرفتم . من پسر دایی هام رو خیلی دوست داشتم مثل داداش بودن واسم .. علی باعث شد اونا جدا بشن ازم ... یادمه چقدر بچه بازی در میاوردم به حساب خودم میخواستم تلافی کنم ولی هر چقدر من ازش دور میشدم و نفرتمو بهش نشون میدادم . اون بیشتر سعی میکرد بهم نزدیک بشه اون با نگاه های مهربونش همیشه از بچه بازی های من چشم پوشی میکرد همیشه منو تحمل میکرد و هیچ وقت به بابام نگفت چه بلاهایی سرش اوردم . علی ۴ سال ازم بزرگتر بود .. سر یک سال خودمم نفهمیدم چطور وابستش شدم نفهمیدم چطور دیگه پسر دایی هام برام مهم نبودن . دیگه لوس نبودم همه از این تغییر رفتارم تعجب کرده بودن من نمیخواستم عوض بشم اما انگار ناخواسته شده بودم ... علی پسر دوم دایی امیرم بود ک از بچگی پیش خالش تو امریکا بزرگ شده بود وقتی برگشت فکر کردم یک موجود اضافه است ولی الان تنها کسیه ک تو این دنیا و زندگی برای من اهمیت داره داشتم همینطور فکر میکردم ک یهو چشماشو باز کرد) - سلام عزیزم حالت چطوره؟؟ + اخ سرم من کجام؟؟ - تو خونه من تو بیهوش بودی اوردمت خونه خودم + مگ تو نگفتی میمیرم یا فلج میشم نکنه؟؟؟ (تند تند دست و پاهاش رو تکون میداد میخواست ببینه فلج شده یا نه؟؟؟ + اما من ک ... - درسته سالمی من ک بهت گفتم امکان داره داروبه بدنت واکنش مثبت بده نگفتم؟؟ حالا هم بلند شو برو یک دوش بگیر لباس تمیز برات گذاشتم ازمایشگاه کثیف بودبرو حموم حالت جا بیاد .

بلند شدم ک برم ک با حرفی ک زد دیگه نتونستم از جام تکون بخورم .. + اره دیگه برم حموم اچه تموم بدنم تو اون قصال خونت کثیف شده باید برم من جای تو خودمو بشورم بوی کثافت گرفتم نمیدونم خدا چطوری میخواد تورو ببخشه؟؟ (با حرفاش دلم شکست منی ک بخاطرش هر کاری میکردم چطوری میتونست اینطوری به قلبم زخم بزنه؟؟ اشکم چکید .. اولی .. دومی .. سومی .. همینطور پشت سر هم اشک هام

میچکید انگار منتظر یه تلنگر بودن واسه جاری شدن..برنگشتم ک اشکامو ببینه پر بغض بودم نمیتونستم حرف بزنم ...+ خجالت میکشتم از خودم میفهمی از خودم بدم میاد؟؟ میدونی چرا؟؟ اخه من احمق بخاطر تو روی مادرم وایستادم هر چی از دهنم در اومد بهش گفتم ..اونم بخاطر تو گفتم یا یگانه ..یا هیچکس ..اونی نشد ک میخواستم اما الان سالهاست مادرمو ندیدم ..اونم بخاطر تو حالا میفهمم حرفهای مادرمو ..تو اصلا ارزش نداری ک بخاطرت قید مادرمو زدم اصلا- باشه تو راست میگی دوش ک گرفتی بیا پایین تا یک ساعت دیگه غذا آماده میشه برات قرمه سبزی درست کردم همون غذایی ک دوست داری ... (به سرعت دررو باز کردم و بیرون پریدم داشتم خفه میشدم نمیدونم چطور تونستم همون چند کلمه رو هم بگم گلوم درد میکرد پر بغض بودم خاصیت عشق همینه دیگه اگ همه دنیا بهت توهین کنن غرورتو بشکنن حتی خم به ابرو نمیاری ..ولی کسی ک دوشش داری یه کلمه چیزی بهت بگه انگار دنیا روی سرت خراب میشه .چطور تونست اون حرفهارو بهم بزنه وقتی خودش باعث بد شدن من بود با اون کاری ک با قلبم کرد نمیتونستم خوب بمونم من با علی خوب بود حاله ..رفتارم ...وقتی دیدم کسی ک خوب بودن رو بهم یاد داد تنهام گذاشت دیگه نتونستم خوب بمونم ..بد شدم و همش تقصیر علی بود..من چطوری میتونم با اون کاری ک در حقم کرد هنوزم اینقدر دوشش داشته باشم ولی اون منو بی ارزش میخونه ..اونروز رو خوب یادمه وقتی مامانیم اومد خونمون و خبر عقد علی با سارا رو بهمون داد من حتی اون وقتها هم عاشقش بودم ..هیچ وقت نفهمیدم من بیشتر عاشقشم یا اون ..اونی ک باعث شد من عاشقش بشم ولی وسط راه دستمو رها کرد ..همیشه میترسیدم ازش این سوال رو بپرسم میترسیدم بهم بگه دوسم نداره ولی اون با ازدواجش به عشقم سیلی محکمی زد نشستم سر میز و سالادمو درست کردم ...بعد از ده دقیقه اومد روی مبل نشست و TY رو روشن کرد کارم ک تموم شد دوتا چایی ریختم و رفتم کنارش نشستم- بیا

چای برات ریختم بخور تا سرد نشده اخه یادمه چای داغ دوست داشتی ... + من چای نمیخورم ... - لوس نشو علی ... + ینی چی لوس نشو هان چیکار کنم برات قربون صدقت برم ک میخواستی منو بکشی ازت تشکر کنم .. تو میخواستی منو بکشی یگانه میفهمی اینو؟ چطور میتونم این موضوع رو هضم کنم کسی ک همیشه عاشقم بود حالا چی شده ک قصد جونمو کرده از کجا معلوم واسه پاک کردن گذشته تلخت ینی من تو چایم هم زهر نریخته باشی از تو هیچی بعید نیست ...؟؟ - چرا چرت و پرت میگی تو اصلا تقصیر منه ک اینقدر به فکر توام .. + همیشه تو اصلا به فکر من نباشی زیاد نگران نباش تا چند روز دیگه برمیگرم ایران تو هم به کارهای کثیف ادامه بده ... - چی؟ میخوای برگردی ایران اونوقت چطوری؟ + هه فکر کردی چون قاچاقی اومدم ینی پاسپورت ندارم .. سارا ممنوع الخروج شده بود ازم خواهش کرد برای آخرین بار کاری براتش بکنم . ولی من خودم پاسپورتمو آوردم مجبور شدم تا اینجا همراهش بیام و خودمو تو تله تو انداختم .. بعدشم اصلا چرا باید بمونم باید برگردم ایران و برم پیش مادرم . برم به دست و پاش بیفتم منو ببخشه .. بهش بگم مامان غلط کردم اینهمه سال بخاطر دختری ک ارزششو نداشت خودمو از وجودت محروم کردم ... - خفه شو علی وگرنه.... (صدای زنگ نداشت ادامه حرفمو بزنم این دیگه کیه این وقت ظهر.) - اا ارمان تویی سلام بیا تو + سلام خوبی؟ - ممنون... (به سمت کاناپه راهنمایش کردم علی حتی زحمت نداده خودش از جاش بلند بشه .. فقط ارمان رفت جلو با علی دست داد) + سلام ارمان هستم .. + خوشبختم علی هستم.. (تو نگاه علی

این کتاب در سایت یک رمان ساخته شده است (1roman.ir)

بی تفاوتی بود ولی ارمان با گنگی نگاهی به من انداخت) + انی این همون علی ک - اره همونه (بعد علی رو محکم به اغوش گرفت و به خودش فشار داد + داداش دمت گرم . نوکرتم به خدا ... + چیکار میکنی بابا ولم کن اه..... + خیلی خوشحالم میبینمت باورم همیشه از خدا میخواستم ک بتونم فقط یک بار ببینمت و

ازت تشکر کنم .. به جای اینکه از من تشکر کنی میخوای از این تشکر کنی؟؟ +
 اخه اگه این پسر نبود ک تو از شیدا نمیگذشتی مگ نه؟؟؟؟ - اره خوب اینشم هست
+ چی میگین شما دو تا معلوم هست؟؟ به منم بگید لطفا...

+ راستش .. - ا ارمان نمیخواد تعریف کنی..+ اصلا حرفشم نزن دختر من باید بگم
 جریان چی بوده اهان نکنه خجالت میکشی باشه پس تو گوشاتو بگیر من تعریف
 میکنم - پسره لوس من برم تا سوپری برمیگردم فعلا..+ باشه تا تو برگردی منم
 داستانو تعریف میکنم.....

(علی...)

نمیدونستم دارن در مورد چ موضوعی حرف میزنن حالا هر چی ک بود چرا پای منو
 وسط میکشیدن ...؟؟ + خب یگانه هم ک رفت حالا بگو ببینم قضیه چیه؟؟ + راستش
 داداش من ازت خیلی ممنونم ..+ ینی چی مگ من چیکار برات کردم بعدشم من و تو
 اولین باره همو میبینیم ..+ من سرگرد ارمان فرهادی ام چند سالی هست ک انی رو
 زیر نظر داشتم ...دور از چشم بالا دستی ها مدارک زیادی از انی پیدا کردم ..اولش
 میخواستم کل مدارک رو پیدا کنم بعد اونو به مافوقم تحویل بدم اخه تا حالا کسی
 نتونسته بود از انی مدرکی گیر بیاره ولی خب منم هر کسی نبودم ..میخواستم ترفیع
 بگیرم ...واسه همین تموم مدرک رو دور از چشم بقیه جمع اوری کردم میخواستم
 افتخار زمین زدن انی فقط واسه خودم باشه ولی نمیدونم از کی بود ک ...+ چرا ساکت
 شدی. بگو دیگه؟؟+ نمیدونم از کی بود ک دلمو بهش باختم. به نگاهش. به خنده
 هاش. به شجاعت و غرورش ..دیگه نتونستم اون مدارک رو هیچ وقت تحویل بدم ینی
 نمیخواستم با اون مدارکی ک من جمع کرده بودم مرگ انی حتمی بود من دوسش
 داشتم نمیتونستم مرگ عشقمو اونم به دست خودم ببینم بهش نزدیک شدم
 خواستم به دستش بیارم ..خواستم مال من بشه. با خودم گفتم اونقدر پوئن مثبت
 دارم ک حداقل بتونم کمی دل این دختر مغرور رو رام کنم اما یه چیز رو یادم رفته

بود اینکه انی هیچ وقت تا کل وجود یک شخص رو نفهمه بهش اجازه نمیده حتی از ده قدمیش رد بشه ..اون فهمید ک من پلیسم فکر کرد میخوام بازیش بدمچون یک بار جونشو نجات داده بودم رفت سر وقت خواهر زاده ام میخواست اونو بکشه انی رو میشناختم میدونستم اینکار رو میکنه اونو به تموم مقدسات قسم دادم .به جون خانوادش اما انگار اون تموم خانواده و خدا رو از یاد برده بود ...در لحظه اخر اسم تورو بردم اخه یک بار ک حالش خوب نبود من کنارش بودم اون اسم تورو میبرد گریه میکرد .همش زیر لب میگفت نرو .تنهام نذارنمیدونستم این علی ک ازش حرف میزنه کیه؟؟وقتی ازش پرسیدم نگاهش غمناک شد .اشکش چکید .حالش خوب نبود برای اولین بار

بود ک میدیدم انی ناراحته ،گریه میکنه اون دختر قوی و محکم مثل یه دختر بچه معصوم شده بود ک انگار عروسکشو ازش گرفته باشن بعدها فهمیدم عروسکش تو بودی ..اون تورو میخواست حتی تو رویاهاش هم تو تموم زندگیش بودی میفهمی؟؟ اونروز ک شیدا رو با خودش برده بود اونو به جون همه قسمش دادم تا اینکه اسم تو رو بردم دستش لرزید برای اولین بار اونو به جون تو قسم دادم دست کشید از کشتن شیدا این ینی اینکه اون خیلی دوستت داره+ چطوری منو دوست داره اون میخواست منو بکشه روی من آزمایش کرد اگ میمردم .اگ فلج میشدم چی؟؟ ادم کسی رو ک دوست داره جونشو به خطر نمیندازه هیچ وقت(با کلافگی روی کاناپه نشستم از حرفای ارمان گیج شده بودم نمیدونستم یگانه دوسم داره یانه؟؟ + من از این موضوع بیخبرم ولی اون خیلی دوستت داره من اینو با تموم وجودم حس میکنم در هر صورت این مدارک رو تحویل انی بده بگو تموم اون مدارک همینه .دیگه خودش میدونه میخواد با اینا چیکار کنه ...من دیگه برم فعلا...+ وایسا ارمان؟؟+ چیزی شده؟؟ + مگ تو عاشق یگانه نیستی پس؟؟+ یگانه عاشق توا من به عشق .عشقم احترام میذارم ادما حق دارن هر کسی رو ک دلشون میخواد دوست داشته

باشن شاید اگ زودتر از اینا میومدم جلو و خودمو معرفی میکردم. اون الان به جای تو عاشق من بود..... (از حرفش عصبانی شدم) + یگانه هیچ وقت نمیتونه بجز من با کسه دیگه ای باشه ینی من نمیذارم چون یگانه همیشه مال علی بوده.. مال علی هم میمونه.. اون زندگی منه.. نمیذارم کسی ازم بگیرتش... + خیلی خب پسر چرا جوش میاری شوخی کردم.. به هر حال خوشبخت بشید مواظب یگانه باش اون در برابر دیگران خیلی قویه ولی در برابر تو ضعیف میشه اذیتش نکن مواظب عشقم باش... خدافظ.....) برای اینکه اشکش جلوی من نریزه فوراً از خونه زد بیرون میدونستم غرور مرد خیلی سخته ک جلوی کسی بشکنه.. میدونستم خیلی سخته بخوای عشقتو به کسه دیگه ای تقدیم کنی.. وقتی با سارا ازدواج کردم خودمو آماده کرده بودم ک هر لحظه اونو کنار کسه دیگه ای ببینم خدا میدونه ک چقدر سخت بود واسم هر دفعه ک خونه مامانی میدیدمش

غم تموم وجودمو میگرفت تموم روزهای ک میدیدمش غم توی چشماشو میدیدم دیگه از اون دختر شاد و سرزنده خبری نبود دختری ک وقتی میومدم خونه مامانی فوراً دستمو میگرفت و میبرد توی باغ تا با بقیه والیبال بازی کنیم همیشه منو توی گروه خودش میبرد میدونستم دوسم داره درسته اوایلش باهام بد بود چون من بقیه پسر دایی هاش رو ازش گرفته بودم اما به بعد باهام خوب شد اما من حتی اون وقتی ک با نفرت نگام میکرد هم دوسش داشتم همیشه کنارش بودم اون اوایل همه میگفتن ک یگانه یه دختر لوس و خودخواهه چون تک دختر بود و خب درست بود ک خانوادش از نظر محبت زیاد بهش نمیرسیدن اما نظر پولی خیلی در رفاه بود.. همه اینا از یگانه دختری مغرور ساخته بود اما من میدونستم ک هر ادمی ته وجودش یه ادم خوب هم نفس میکشه.. فقط سعی کردم عشق رو توی وجودش بیدار کنم چون من همیشه یگانه رو دوست داشتم ۱۰ سال از اومدنم به ایران گذشته بود ک یگانه کلی تغییر کرد دختر دلسوز و مهربونی شده بود دیگه مثل قبل فقط به خودش

فکر نمی‌کرد. همه از این تغییر رفتارش تعجب کرده بودن دیگه همه یگانه رو دوست داشتن بجز مادرم ک چون میدونست من یگانه رو دوست دارم هیچ وقت دلش باهاش صاف نشد فکر میکرد اون میخواد پسر یکی یکدونه اش رو ازش بدزده وقتی ازدواج کردم دوباره یگانه شد همونی ک بود دلم میخواست دوباره بشه همون ادم قبل اما دیگه نمیتونستم کاری کنم.. چون این من بودم ک اونو به این حال وروز کشونده بود. سارا بهم گفته بود یگانه با همکار دوست باباش دوسته باور نمی‌کردم ولی خب باعث شد کمی باهاش سرد تر بشم... اما هنوزم دوشش داشتم... اما علت اصلی ازدواج من با سارا حرفهای اون نبود.. علت اصلی مادرم بود بیماری قلبی داشت تو آخرین سخته ای ک کرد منو به جون یگانه قسم داد ک اگ دوشش دارم باید ازش بگذرم از طرفی اجازه نمیداد عملش کنن مجبور شدم قبول کنم..... حالا بعد از سالها دوباره اینجام کنار دختری ک بخاطر یک قسم اونم به جون من دست از کاری ک میخواست انجام بده میکشه از طرفی فکر اینکه بهم گف دوسم نداره و خواست جونمو بگیره مثل خوره افتاده به جونم.... نمیتونم باید کدومو باور کنم اینکه دوسم نداره چون اون ۹ ساله ک منو ندیده احتمالش زیاده فراموشم کرده باشه.. من اینو نمیخواستم میخواستم بازم مثل قبل عاشقم باشه.. اگ فقط یکبار بهم بگه دوسم داره تا اخر عمرم کنارش میمونم و عاشقش میمونم...

(یگانه....)

وقتی اومدم داخل خونه دیدم علی رو کاناپه نشسته و سرشو تو دستاش گرفته مطمئن الان گیجه اینکه من دوشش دارم یا ندارم باید بیشتر از اینا گیج بشی علی اقا هنوز مونده تا درک کنی ک یگانه بخاطر تو چه کارهایی ک کرده..... - بلند شو دستاتو بشور تا نهار رو بکشم..... (باصدام سرشو بالا کرد و نگاهی بهم انداخت) + داری باهام چیکار میکنی؟؟ - من؟ مگ دارم چیکارت میکنم؟؟ (بلند شد اومد روبه روم ایستاد چشمای قهوه ایش تیره تر از هر وقتی شده بود... + بهم بگو. بگو قراره تا

کجا پیش بری؟؟ تا کجا قراره اذیتم کنی؟؟ - من هیچ وقت نمیتونم تورو اذیت کنم...+ اما داری اذیتم میکنی به خدا داری عذابم میدی از یه طرف روم آزمایش میکنی از یه طرف این حرفها نمیفهمم به خدا گیج شدم. خسته شدم از این عشق..خستم شدم میفهمی..دیگه نمیکشم. این عشق تو تا کی قراره گریبان گیر من باشه؟؟ چرا فراموش نمیشی چرا ازم دور نمیشی این کارات ینی چی؟؟ اصلا میدونی چیه من دیگه دوستت ندارم...- چی دیگه دوسم نداری هه مگ الکیه ینی چی؟؟ +اره دیگه نمیخواهت واسه همین میخوام یه زندگی جدید رو شروع کنم اونطور ک خودم میخوام تو هم این مهر و محبت هاتو تموم کن لازم نکرده غذای مورد علاقه منو درست کنی چون بهش احتیاجی ندارم الانم از اینجا میرم دیگه نمیتونم این فضایی ک تو..توش نفس میکشی رو تحمل کنم..

(علی....)

دروغ میگفتمم اگ دوسش ندارم...دروغ بود ک خسته شدم از عشقش خودمم خوب میدونستم ک اگ من کنار هر کسی باشم باز عاشق یگانم....اما چیکار کنم گفت دوسم نداره با خودمم گفتمم دروغ میگه..گفتم ثابت کن...اون آزمایش مهر تاییدی بود رو حرفاش.....میترسیدم از یگانه...از یگانه ای ک دوسم نداشت اون عشقم بود اون زندگی بود...۹ ساله به امید یه دوسم داره زندگیمو گذروندم به امید یه اینکه یه نفر هست ک تو این دنیا منو دوست داره...اما الان دوسم نداره چیکار کنم..خواستم برم ک باصداش ک بغض توش حس میشد نتونستم از جام تکون بخورم...

(یگانه....)

نمیتونستم اطرافمو درک کنم علی میخواست بره..میخواست بره و دوباره منو ترک کنه..حالا ک دیگه سارایی نیست میخواد ترکم کنه...نه...من نمیذارم...این دفعه دیگه نمیذارم..همه چی خراب بشه من دوسش دارم حتی بیشتر از قبل نمیتونم مانع

رفتنش نشم..بذار غرورم خورد بشه چ اهمیتى داره..غرورم مهمتره يا عشقم..على
برام از هرکس و هر چیزی مهمتره..غرور ک سهله حتى حاضر م واسه موندنش حتى
جونم بدم....داشت به سمت در میرفت ک صداش زدم....- نرو على بمون..ببین
میدونم عصبانى هستى میدونم دلخورى..ولى به جون خودت قسم ک من همیشه
دوستت داشتم..همیشه عاشقت بودم..هنوزم هستم..حتى بیشتر از قبل عاشقتم
..ایندفعه ک دیگه کسى بینمون نیس خراب نکن همه چى رو..همه چى رو برات
میگم به وقتش..فقط بدون من هیچ وقت کارى نمیکنم ک به تو آسیب بزنه...تو
نفسمى..مگ میشه من به خودم آسیب بزنم..خواهش میکنم نرو....(برگشت و تو
چشام نگاه کرد..چشمای قهوه ایش همیشه آرامشى رو به وجودم تزریق میکنه ک
حتى بعضى وقتا خودم باورم نمیشه ک یک نفر بتونه اینقدر مرهم درد باشه..مسکن
باشه...کاش باهام لج نکنى و همیشه پیشم بمونى....- باشه اگ میخوای نمونى..فقط
چند روز بعدش خودم راهیت میکنم..خب؟؟ چطوره؟؟.....(مطمئن بودم ک تو این
چند روز دوباره عاشق خودم میکنمش البته اگ دروغ گفته باشه ک دوسم نداره ک
بهتر هر چند على هیچ وقت نمیتونه یگانش رو فراموش کنه مطمئنم.) + باشه
میمونم فقط بخاطر اینکه میخوام جبران کنم..همین....- باشه حالا برو دستاتو بشور
بیا نهار....(رفتم تو اشپزخونه میز رو به بهترین نحو چیدم میخواستم برای عشقم
بهترین باشم میخواستم براش کدبانو باشم...داشتم قرمه سبزی رو میچشیدم ک از
پشت بغلم کرد وچونشو گذاشت رو شونم..نفسش به لاله گوشم میخورد و این قلب
عاشق من بود ک داشت از سینم بیرون میزد....+ به به یگانه خانم گل....میبینم گل
کاشتید قیافش ک خوبه قاشقتو بده ببینم مزه اش چطوره؟؟ (اون داشت قرمه سبزی
رو مزه میکرد من اونقدر غرق لذت بودم
ک یادم رفت دوست ندارم کسى به غذا ناخونک بزنه...از وقتى بهش گفتم دوشش
دارم مهربون شده ها..انگار منتظر بود این کلمه رو از دهنم بشنوه...+ یگانه؟؟

کجایی؟؟ - چیه؟ + میگم کجایی؟؟ - هیجا.. داشتم فکر میکردم + میگم مزه اش عالیه - ممنون.. (علی نشست پشت میزو من بارها و بارها افسوس خوردم به اینکه یه عمر سارا به جای من تو اغوش علی بوده.....- بشقاب تو بده برات قرمه بکشم... + بفرمایید... - کافیه؟ + اره کافیه... - برنج خوری تو هم بده... - کافیه؟؟ + اره بابا چقدر زیاد کشیدی بیا بشین تا از دهن نیفتاده خداوکیلی سارا هم اینطوری ک تو بهم میرسی بهم نمیرسید.. ببین چقدر پوست و استخون شدم... (دیگه طاقت نیاوردم واز پشت بغلش کردم سرمو به سرش چسبوندم مگ یه پسر تا چ حد دیگه میتونه شیرین باشه.. خب؟؟؟؟؟؟ - قربونت برم اینکه ناراحتی نداره اینقدر از این غذا ها برات درست کنم ک چاق و چله بشی اون سارای احمق هیچ وقت نفهمید با تو بودن چقدر میتونه لذت بخش باشه.....) (شقیقه اش رو ب*و*سیدم و رفتم سر میز وقتی نشستم دیدم داره با لبخند نگام میکنه معلوم بود حسابی ذوق کرده....) - نمیخوری از دهن میفته ها؟؟؟ + هان چرا میخورم.... دستت درد نکنه عجب غذایی پختی.....- نوش جونت عزیز دلم.....) (همینطور ک داشتیم غذا رو میخوردیم تو این فکر بودم چطوری قضیه خرید رو بهش بگم دیدم اخرای غذاشه گفتم الان بهترین وقته برای گفتن) - علی؟؟ + جانم؟؟ (با اینکه حسابی خر ذوق شده بودم ولی گفتم فعلا وقت ذوق کردن نیست باید برم سر اصل مطلب) - راستش دوز دیگه تولده سولمازه ما هم میخوایم غافلگیرش کنیم میخواستیم بگم میای باهم بریم خرید؟؟ اخه میدونی من همیشه با سولماز میرم خرید اما الان نمیتونم با خودم ببرمش چون میگه برا چی میخوام اونوقت لو میریم... میای باهام؟؟ + باشه ساعت چند میخوای بری؟؟ (ساعتو نگاه کردم دیدم ۳) - ساعت ۶ بریم.... + باشه پس من تا اونموقع یه استراحت کوتاه میکنم بعد باهم میریم خرید چطوره؟؟ - عالی.. البته اگ خسته نمیشی چون اکثر مردا از خرید کردن ما زنها حوصلشون سر میره از بس ک لفت میدیم.....

نه من ک از خدامه با یک خانم خوشگل برم بیرون... (خنده کوتاهی کرد و از اشپزخونه خارج شد..داشتم ظرف ها رو جمع میکردم و توماشین ظرفشویی میداشتم...ک یهو از پشت دستمو گرفت و برم گردوند) + راستی؟؟؟ - وای علی ترسوندیم+ نمیدونی وقتی میترسی چقدر قیافت بامزه میشه!؟- دیگه چی توهی بیا منو سخته بده ک قیافم بامزه میشه عجا... (باقهر سرمو برگردوندم ک باز دستمو عین کش کشید ک افتادم تو بغلش)+ راستی خانم خوشگله؟؟ یادم رفت بابت غذای بی نظیرتون ازتون تشکر کنم ولی این غذای خوشمزه علاوه بر تشکر یه پاداشی هم داره- چ پاداشی.هوا گرم شده بود ..این کولرهای لعنتی هم کار نمیکرد انگار.....ازش ممنون بودم علی من اقا بود ...یه مرد واقعی ..حتی وقتی با سارا ازدواج کرد هم من یقین داشتم ک علی من نامرد نیست ..علی من همیشه مرد بوده و مرد میمونه ...با اینکارش .عشق .اعتماد .همه حس های قشنگ یکجا تو دلم سرازیر شد حتی اگ مسیر ب*و*سه اش رو عوض نمیکرد هم ازش ناراحت نمیشدم چون اون عشقم بود من به علی حتی بیشتر از خودم اعتماد داشتممیگه دوسم نداره اما بیشتر از خودم نگران منه...+ اینم جایزت خانم خوشگله ساعت ۶ بیدارم کن.....ظهر بخیر- ظهر بخیر عزیزم(رفت و منو با کلی رویاهای دخترونه تنها گذاشت ..تموم احساسات دخترونم بعد از ۲۷ سال انگار تازه سر باز کرده بود ...تصمیم گرفتم خودمم تا ساعت ۶ کمی بخوابم چون قراره حسابی کنار عشقم خوش بگذرونم *****.....

باصدای زنگ اس ام اس از خواب پریدم ..دیدم میثمهای بابا اینم از مکان تولدمون همین الان باید خانواده سامان برگردن.....اخه ما قرار بود مهمونی رو تو خونه سامان یکی از دوستانمون بگیریم اونم ک خانوادش از پاریس اومدن پیشش بمونن حالا تولد میفته خونه میثمپوف....ساعت چنده؟؟؟؟. اوه ساعت ۵ خوب شد اس دادی میثم وگر نه خواب میموندم..

بلند شم حاضر بشم اصلا دلم نمیخواد علی رو معطل خودم کنم....یه حموم ده دقیقه ای گرفتم و نشستم پیش میز توالتم تا کمی ارایش کنم..ولی نمیدونم چ ارایشی بکنم.....از پنکک برنزه ام به صورت تم زدم بعدش رژ گونه اجری ام رو از کناره گوش کشیدم ک گونه هامو برجسته تر نشون میداد یه خط چشم باریک هم پشت چشم کشیدم.رژلب نارنجی ام ک خیلی به لبام میومد رو چندین بار به لبام کشیدم...با ریمل چندین بار روی موژه‌های فرم کشیدم..از ارایشم خوشم اومد بی نقص بود..وای حالا لباس چی بپوشم..؟ واسه اولین باره میخوام با علی برم بیرون واسه همین اینقدر استرس دارم....اول یه شلوار جین مشکی برداشتم اره این خوب بود...کفش های پاشنه ۱۰ سانتی هم ک هست ولی لباس چی بپوشم؟؟ همینجوری داشتم با ناامیدی کمدم رو نگاه میکردم ک چشمم به بلوز قرمز افتاد یه نیم تنه خوشگل ک زیر لباس اصلی بود ویه تاب کوتاه ک دوتا بند از جلو باهم گره میخورد شکم سفیدم به خوبی نمایان شده بود خدا کنه علی گیر نده..یه نگاه به خودم تو ایینه انداختم عالی شده بودم..یه ب*و*س برای خودم تو ایینه فرستادم و بعد از برداشتن کیف شب مشکیم از اتاق زدم بیرون...خواستم در اتاق علی رو بزدم ک بیاد بیرون ک یهو در باز شد..دهنم اندازه غار باز شده بود عشقم زیاد از حد خوشتیپ شده بود شلوار جذب کتون با یک پیرهن ابی نفتی تیره ک با پوست سفیدش هارمونی قشنگی ایجاد کرده بود چشمای قهوه ایش میدرخشید معلوم بود اونم از تیپم خوشش اومده برق تحسینو تو چشماش میدیدم....- امشب نذر دنت عشقم به پای خانم خوشگلم ک نمیرسم امشب باید حسابی حواسم بهت باشه نمیخوام کسی چپ نگات کنه....) قدرشناسانه نگاهش کردم..مرد من همیشه مهربون و دوست داشتنی بود) - یگانه حتی بعد از مرگشم مال تو میمونه همینطور ک تو این ۱۰ سال مال تو موند...+۱ دفعه آخرت باشه ک از مرگت حرف میزنی ها

تو هر جا بری منم همون روز پیشتم ..حالا میخواد این دنیا باشه یا اون دنیا اگ
طوبیت بشه من(دستمو فورا رو لباش گذاشتم و نداشتم ادامه بده ..) - دیگه
هیچی نگو ..میمونیم ..هر دومون میمونیم و زندگی میکنیم ..باهم خوشبخت میشیم
تلافی همه روزایی ک روزگار ازمون گرفت .خب؟؟(با دستهای صورتمو قاب کرد) +
باشه عزیز دلم هر چی تو بگی ..(وقتی دستهایشو از صورتم پایین آورد نگاهم به حلقه
توی دستش افتاد ینی هنوز حلقه سارا رو در نیاورده خیلی ناراحت شدم تموم اون
حس خوبی ک داشتم تو یه لحظه به باد رفت ینی اون هنوز به سارا فکر میکرد ...-
این چیه تو دستت؟؟+حلقه است دیگه ...- درش بیار .+ یگانها؟؟- بهت میگم
درش بیار ..(کم کم داشت صدام بالا میرفت اصلا دست خودم نبود .) + باشه اروم
باش چرا داد میزنی بیامگه چی شده؟؟(حلقه اون دختره هنوز تو دستشه بعد میگه
..مگ چی شدهانگشتر ک ازش گرفتم با سرعت به سمت پنجره رفتم و بازش کردم
.انگشتر رو پرت کردم پایین ...کیفمو برداشتم و به سرعت رفتم از خونه بیرون ..دیگه
حوصله خرید نداشتم ..حتی بعد از مرگش هم علی منو تصاحب کرده دختره عوضی
....خدا ازت نگذره اگ اون دروغ ها رو بهم نمیبست شاید علی اینهمه سال ازم دور
نمیشدبا صدای خانمی ک میگفت طبقه همکف از فکر بیرون اومدم خواستم در
ماشین رو باز کنم .ک یادم اومد سوییچ رو از روی اپن برداشتم اه لعنت به شانس
..خواستم برم دوباره بالا ک دیدم علی از اسانسور پیاده شد و سوییچ تو دستشه ..اون
حواسش از منم جمع ترهاخم هامو توهم کردم و به ماشین تکیه دادم+عشق
من چرا ناراحته میشه باهام حرف بزنی؟؟-+ باشه پس بذار من حرف بزوم تو
گوش کن حالا هم بشین تو ماشین تا همه چی رو واست تعریف کنم(نشستم تو
ماشین اونم نشست .هردومون سکوت کرده بودیم من به آینده فکر میکردم و اون
نمیدونم داشت به چی فکر میکرد؟؟؟ بعد از نیم ساعت رسیدیم+ پیاده نمیشی؟؟
(اروم پیاده شدم کنار دریا نگه داشته بود جای خوبی بود واسه اینکه خیلی چیزا

معلوم بشه.... ولی خیلی ازش دلگیر بودم...+ وقتی از امریکا برگشتم..وقتی به خونه مامانی رسیدم یه دختری با شلنگ اب ازم پذیرایی کرد اولش نشناختمش ولی بعد فهمیدم کیه؟؟ همه میگفتن دختر مغروریه..راست میگفتن خیلی مغرور بود ولی من میدونستم

در عین مغرور بودن یه دختر پاک و مهربونه این چیزی بود ک من درک میکردم و خیلی های دیگه درکش نمیکردن مخصوصا پسرا..هموشون از اون دختر دوری میکردن بجز چندتاشون..البته اونا هم معتقد بودن ک اون یه دختر خودخواهه ک فقط به فکر منافع خودشه..اونا هم خبر نداشتن ک دختر مغرور ما یه قلب مهربون داره اینقدر همه اونو مغرور خونده بودن اون دختر هم تصمیم گرفته بود با بدیاش تلافی حرفها و کارهای اونا رو در بیاره..چ خوب ک کسی از قلب مهربون اون دختر باخبر نشد..وقتی قشنگ با شلنگ اب خیسم کرد مثل دختر بچه ها ک کار اشتباه میکنند و منتظر مجازاتشون میشن بهم نگاه کرد وقتی چشماشو دیدم شناختمش همون دختر بچه ناز ۱ ساله بود ک من تو همون بچگی حس کردم چقدر دوش دارم..اسمشو من انتخاب کردم..هنوز همون بود با همون پاکی و باهمون چشمای شیطان...برعکس چیزی ک انتظار داشت بهش لبخند زدم اون منو نمیشناخت اما من وقتی سال به سال بزرگ میشد تموم عکس هاشو داشتم همیشه در جریان درس و رفت و امداش بودم...وقتی بهش لبخند زدم باعث شد اونم بخنده وقتی رفتم تو خونه خیلی بهم میرسید شاید میخواست جبران کنه روزها میگذشت و پسر دایی های اون دختر اومدن سمت من میخواستن یه اکیپ پسرونه درست کنن...دیگه نمیخواستن به قول خودشون بازیچه دست اون دختر بشن..ولی این وسط من ناخواسته دل عزیز ترین کسم رو شکسته بودم حق داشت اونا برادرش بودن..نفرتو میدیدم تو چشماش ک خیلی عصبیم میکرد خودمم نمیفهمیدم دیگه باید چیکار کنم طاقت نداشتم ببینم دیگه بهم نمیخنده..خیلی روی اون دختر حساس شده بودم دلم نمیخواست

چیزی یا کسی برخلاف میلش عمل کنه .میخواستم همه چی همونجوری بشه ک اون میخواد ..همه میگفت ولش کن بابا این همینطوری هم مغروره تو هم داری بیشتر لوشش میکنی اما من گوشم بدهکار نبود روزهای زیادی گذشت تا اینکه دیگه دختر قصه ما مغرور نبود ..شیطون نبود ...بد نبود ..شده بود یه دختر مهربون و دلسوز و خیر خواه .شده بود دختری ک همه روی اسمش قسم میخوردن همه چیش تغییر کرده بود .دیگه پسر دایی هاش مهم نبودن .پاک شدن ارایشش مهم نبود اون دختر همه چیش عوض شد ولی یه چیزش هیچ وقت تغییر نکرد

میدونی چی؟؟ (همینطور اشکام رو گونه هام میریخت اون دختر رو میشناختم ..خوب هم میشناختم ..با صدایی ک بخاطر گریه دورگه شده بود گفتم .. چی؟؟؟ + رنگ نگاهش تو تموم اون سالها عشق توی نگاهش هیچ وقت شعله اش خاموش نشد من دیوونه اون دختر بودم ..عشقم بود..نفسم بود...جونم بود..همه میدونستن اون دختر هم میدونست ...خواستم بهش بگم چقدر دوشش دارم ..بگم رنگ نگاهشو دوست دارم ..بگم نبض زندگیمه ..میخواستم خانم خونم بشه ...مامانم فهمید نداشت ..قسمم داد.قبول نکردم ..گذشت و گذشت ..شبی ک خواستم تنهایی برم خواستگاریش .مامانم سکتہ کرد باید عملش میکردن ..لج کرد .باهام بد کرد ..گفت تا دست از اون دختر نکشم نمیداره عملش کنن گفت وگفت ...سرم داشت میترکید..دیوونه شده بودم ..نمیدونستم باید چیکار کنم ..از یه طرف مامانم .از یه طرف عشقم..باید زود تصمیم میگرفتم ..مامانم بود کسی ک سالها زحمتم رو کشیده بود ..نمیتونستم ...برا همین گفتم اون دختر رو فراموش میکنمولی چطور میتونستم ...وقتی زندگیم با نگاه های اون دختر میگذشت ..چطور میتونستم وقتی میدونستم اونم دوسم داره ...از خدا خواستم .همون شب منو بکشه تا خلاص بشم .از زندگی ای ک قرار نبود تو .توش باشی ..از خدا خواستم ..خواستم بمیره علی ک یگانش کنارش نباشه ..اره عشقم تو بودی .نفس من تو بودی دختراما من زنده موندم ...دیدم نگاهتو وقتی سر سفره

عقد نشسته بودم کی گفته مرد نباید گریه کنه ... کی گفته گریه مال مرد نیست ... من گریه کردم کل شهر دیدن گریه منو اما مهم نبود مهم تو بودی یگانه .. مهم نگاه غمناک تو بود مهم دستای لرزونت بود مهم چشمای پر اشکت بود ... مهم تویی ک ۲۷ سالته ولی اندازه یه زن ۴۰ ساله موی سفید تو موهاته (نگاه غمناکمو تو چشماتش انداختم .. علی من داشت گریه میکرد .. مرد من .. اسطوره من داشت گریه میکرد ... دلم میخواست بگم . گریه نکن همه کسم ... گریه نکن ک وقتی گریه میکنی من دنیامو میبازم .. اما نمیتونستم .. زبونم قفل شده بود . خوب یادمه شوک بزرگی بهم وارد شده بود اونشب وقتی علی رو تو جایگاه عقدی دیدم ک من عروسش نبودم) + گریه نکن همه کسم .. گریه نکن نمیخوام چشمای عشقمو غمگین ببینم .. وقتی اینطوری نگام میکنی یاد شب عقدم می افتم . چقدر دست تو موهام کشیدم . ک وقتی نگاه میکنی اشکم نریزه . نمیتونستم از سرنوشتم گله کنم .. از خدا .. از مادرم ..

نمیتونستم تو این ماجرا کی مقصر بود ولی فقط اینو میدونم ک تو از اولش عشقم بودی .. هنوزم هستی - اگ منو دوست داری و سارا دوست نداری پس چرا حلقش هنوز تو دستت بود؟؟؟ + من همیشه تو رو دوست داشتم اون حلقه هم مال سارا نبود تو اینطور فکر کردی من اون حلقه رو خیلی سال پیش انداختم اشغالی .. نمیتونی یگانه چقدر سخته با کسی ازدواج کنی ک دوستش نداری میخندید .. یاد خنده هات میفتادم .. نگاهم میکرد یاد نگاهات می افتادم جسمم پیش سارا بود اما روحم .. قلبم همیشه با تو بود .. نمیتونی فکر اینکه تو مال کسه دیگه ای بشی چقدر اذیتم میکرد فکر اینکه اونقدر لجباز هستی ک بخاطر تلافی کردن مال کسه دیگه ای بشی .. همش عقل و دلم باهم توی جنگ بودن عقلم میگفت اونم مثل تو حق زندگی داره نمیتونه ک تا آخر عمر مجرد بمونه . اما دلم .. میگفت نه اون حق نداره مال مرد دیگه ای بشه .. خودمم نمیتونستم دارم بی انصافی میکنم اما دلم عاشق بود ... وقتی از ایران رفتی اوضاع بدتر شد دیگه پیشم نبود . اخراش دیگه طاقتم تموم شده بود دلم میخواست

میدیدمت و بهت میگفتم ک با هر کس ک دلت میخواد ازدواج کن ولی ازم دور نشو
میدونی چقدر دلم واسه چشمای مشکیت تنگ شده بود؟؟؟؟؟؟ - من...من نمیدونم
چی بگم؟؟؟ + چیزی نمیخواد بگی خانومم..عشق اول و اخرم..فقط میخوام دوباره
ازت بشنوم ک هنوز دوسم داری..بهم بگو دروغ گفتمی ک دوسم نداری...بگو هنوز
قلبت مال منه واینکه قضیه اون آزمایش چی بود اون روز رو نمیتونم فراموش کنم
برام تعریف کن بذار این خوره از جونم در بیاد...- اره دروغ گفتم..منم همیشه
دوستت داشتم حتی وقتی ازدواج کردی..میدونی..من هیچ وقت ازت متنفر نشدم
مثل خیلیای دیگه ک خ ی ان ت میبینن و بعد از عشقشون رو برمیگردونن من
نتونستم....نتونستم هیچ وقت بجز تو عاشق کسه دیگه ای بشم...چون فقط با دیدن
چشمای تو دست و پامو گم میکنم..با دیدن تو قلبم میلرزه....مگ میتونم بجز تو با
کس دیگه ای باشم قضیه اون امپول هم اینه ک.....+ چرا ساکت شدی نفسم
؟؟؟؟..- اون امپول فقط یه امپول مسکن بود و بس..یه مورفین ک تا چند ساعت
بخوابی...اگ من داروم رو امتحان میکردم تو هیچ وقت سالم نمیموندی..واسه همین
در لحظه اخر اینکار رو کردم.....+ چ کارها میکنی یگانه اگ اونجا امپول مورفین
نداشتی حتما میخواستی روم آزمایش کنی اره؟؟- معلومه ک نه تو مهم ترین کسی
هستی ک من تو این دنیا دارم حالا فهمیدی اقا پسر؟؟ (منو محکم تو اغوش گرفت و
به خودش فشار دادچ روزایی حسرت

این اغوش رو داشتم..حالا الان تو اغوش عشقم انگار دنیا مال منه کاش دنیا همین جا
تو اغوش علی وایسته..دیگه حرکت نکنه....- بهت قول میدم علی..قول میدم دیگه

این کتاب در سایت یک رمان ساخته شده است (1roman.ir)

هیچ وقت از پیشت نرم همیشه کنارت میمونم....+ منم بهت قول میدم ک دیگه تا
اخر عمرم نذارم هیچ کس مارو از هم جدا کنه....- علی؟؟؟؟+ جون علی؟؟؟ - تو از
مردن سارا ناراحت نیستی؟؟؟ + راستش هم اره..هم نه....ناراحتتم چون اونم یه قربانی

بود...قربانی ه و س..ه و س پول..مقام..لباس..پارتی..این اخرا هم مواد.....از
 طرفی هم ناراحت نیستم چون دیر یازود میمرد..- میدونم.....+ تو از کجا میدونی
 ؟؟؟،- ازش آزمایش گرفته بودم.میدونستم سرطان داره و تا چند ماه بیشتر زنده
 نیست.علی میخوام یک حقیقتی رو بهت بگم..حقیقتی ک هیچ کس ازش خبر نداره
 ...چی؟؟؟- راستش من آزمایش هاموروی اونایی انجام میدادم ک میدونستم بیماری
 لاعلاج دارن و تا چند وقت بیشتر زنده نیستن مثل همین سارا..من ادمای زیادی رو
 دارم تو اکثر کشورها دوستانم کسایی رو برام پیدا میکنن ک احتمال میدن مریض
 باشن روی اونها آزمایش میکنن اگ مثبت بود برام میفرستنشون اگر هم نه ک
 هیچی.....تو سالم اومدی چون کسی خبر نداشت ک من چرا ادمای خاصی رو برای
 آزمایش انتخاب میکنم..پسری ک قرار بود به جای تو بیاد لحظه اخر فرار میکنه..اون
 محمود بیشعور هم به من چیزی نمیگه..سارا تورو معرفی میکنه و بالخره با کلی
 دروغ تورو با خودش همراه میکنه..بعدشم ک دیگه خودت میدونی.....+ حالا
 میفهمم چرا اینقدر اصرار کرد باهاش قاچاقی بیام امریکا.اینقدر التماس کرد ک دلم
 به حالش سوخت گفتم اخره عمری کاری براش کرده باشم حالا هم بیخیال عزیز دلم
 بهتره دیگه درمورد این چیزها حرف نزنیم مهم اینه ک تو اینجایی مهم اینه ک من
 هستم بین دستامون تو دسته همه مگ مهم تر از اینم هست...؟؟-اره راست
 میگی؟؟؟+ بریم لباستو بخریم دیگه داره دیر میشه...- باشه بریم..(بعد از کلی گشتن
 یه مرکز خرید خوب پیدا کردیم.)+ فکر کنم اینجا دیگه خوب باشه..-اره فکر کنم
 حالا بیا بریم تو ببینیم لباس هاش چطوره؟؟؟؟+ بریم.....(داشتم یکی یکی مغازه
 هارو نگاه میکردم ک دستمو گرفت.....(خنده کوتاهی کردم)- چیکار میکنی؟؟+
 دارم دست عشقمو میگیرم مگ جرمه هان؟؟ خوشگلی دلم نمیخواد کسی به عشق
 من چپ نگاه کنه...- خخخخ دیوونه ای ها؟؟+ معلومه دیوونم....دیوونه تو..خنده

میتروسم + باشه خواهری قطع کن ۱۰ دقیقه دیگه پیشتم (علی کجایی .. کجایی عزیز دلم؟؟ کجایی همه کسم؟ مثل دیوونه ها دور خونه میچرخیدم نمیدونستم الان کجاست؟ توجه حالیه؟؟ خدایا خودت مواظب علی من باش نذار طوریش بشه تاوان کارهامو از خودم بگیر با اون کاری نداشته باش خدا اگ علی طوریش بشه کافر و بی رحمم... داشتتم همینطور گریه میکردم ک زنگ در رو زدن حتما علی .. خداجونم علی باشه وقتی در رو باز کردم همه امیدم ناامید شد چون میثم بود ... + خواهری چی شد هنوز خبری ازش نیست؟؟ - نه هنوز خبری ازش نیست ... خبری از عشقم نیست تو بگو چیکار کنم؟؟ کجا دنبالش بگردم؟؟

هان؟؟ تو بگو؟؟..... + بسه خواهری ببین با چشمتا چیکار کردی نگران نباش .. علی یه مرده .. زن ک نیست اینقدر نگرانشی ... الانم اینجا نشستن فایده ای نداره بلند شو باهم بریم به بیمارستان ها سر بزنییم به اداره پلیس خبر بدیم .. - چی بیمارستان؟؟ نه .. نه علی من تو بیمارستان چیکار میکنه؟؟ نه من نمیام همینجا میشینم تا برگرده علی من طوریش نشده حتما رفته جایی برمیگرده بالاخره + به گوشیش زنگ زدی؟؟ - اره خاموشه + چی؟؟ خاموشه اونوقت تو اینجا نشستی میگی برمیگرده شاید اون الان بهت احتیاج داشته باشه .. بلند شو خواهری بریم بیمارستان های اطراف رو بگردیم شاید پیداش کردیم - نمیتونم بلند شم میفهمی پاهام انگار فلج شده حس نداره نمیتونم از جام بلند شم میتروسم لعنتی .. میتروسم برم دنبالش .. اگ برم بیمارستان .. زبونم لال جنازه اش رو تحویل بدن چی من میمیرم میفهمی؟؟؟ نمیتونم از جام بلند شم اون زندگیمه میثم تورو خدا پیداش کن ... اگ نباشی من دیگه زنده نمیومم تورو خدا میثم پیداش کن (تموم حرفهامو با گریه و فریاد میزد دست خودم نبود میتروسیدم دشمنام بلایی سرش آورده باشن + باشه پس من میرم دنبالش تو همینجا بمون شاید جایی گیر کرده ممکنه به خونه زنگ بزنی .. یا برگرده خونه تو اینجا باشی بهتره.....) هنوز میثم پاشو از خونه بیرون نداشته بود ک تلفن

خونه زنگ زد ... حتما علی .. شاید شارژ گوشیش تموم شده حالا داره از جایی زنگ میزنه اره حتما خودشه ... نمیدونم چجوری از جام بلند شدم انگار پاهام قوت گرفتن الو .. علی؟؟ عزیزم؟؟ + انی تویی؟؟ (با اون صدای نحسش فهمیدم علی نیست ... - تو دیگه کی هستی؟؟ + ببین خوشگله من از طرف اقای افشار زنگ میزنم میشناسیش ک ایشون خواستن بهت بگم مدارکی ک پیشت هست رو بهشون تحویل بدی وگرنه باید واسه همیشه با عشقت خداحافظی کنی..... ایمیل هاتو چک کن یه سورپرایز برات داریم درضمن ادرس اون جایی ک باید مدارک رو بیاری هم هست .. شیر فهم شد؟؟ - ببین عوضی اگ فقط یه تار مو از سرش کم بشه ریز ریزت میکنم فهمیدیییی اشغالللل؟؟؟؟ + گنده تر از دهنش حرف میزنی اگ راست میگی بیا اینجا ببینم چند مرده حلاجی؟؟ - ضر نزن نکبت.....

گوشیو قطع کردم باید برم ایمیل هامو چک کنم باید زودتر ادرس رو پیدا کنم برم پیش علی + چیشده یگانه با کی اینطوری حرف زدی؟؟ - علی پیش کیانه میثم چند ماه پیش ک اون جلسه مهم رو داشتیم برای اینکه خراب کاری نکنه با مدارکی ک دستم بود تهدیدش کردم گفت بعدا باید درمورد مدارک حرف بزنیم بعدشم ک قضیه علی پیش اومد ومن فراموش کردم حالا هم به گوشش رسیده از این کار اومدم بیرون میترسه بخوام تو دردرسش بندازم (داشتم همینطور ایمیل هامو چک میکردم ک رسیدم به یه ایمیل ناشناس حتما همینه وقتی بازش کردم ادرس رو نوشته بود ... - میثم یک خودکار و کاغذ بیار ادرس رو بنویس - نوشتی؟؟ + اره بیا نوشتم (خواستم در پیام ک چشمم به یه فیلم افتاد گفته بود برام سورپرایز داره وقتی فیلم رو پلی کردم دنیا روی سرم خراب شد عشق من .. نفس من ... غرق در خون روی یک صندلی بسته بودنش از سرش .. از تموم بدنش خون جاری بود .. چیکارت کردن لعنتی ها میکشمتون به قران ریز ریزتون میکنم چطور جرات کردن دست روی تو بلند کنن - میثم ببین ... ببین چ بلایی سر عشقم آوردن این علی منه؟؟

نه این علی من نیست.. عشقم دیگه چرا نمیخنده چرا چشماش بستست کاش با خودم نمیبردمت خرید... کاش بیشتر حواسم بهت بود...+ حالا میخوای چیکار کنی؟؟؟ - بلایی سرشون بیارم ک از زنده بودنشون پشیمون بشن اون یادش رفته من کیم؟؟ یادش رفته انی واسه چیزهایی ک مال اوئه حاضره از جونشم بگذره. نشونش میدم درافتادن با انی ینی چی؟ نشونش میدم دست بلند کردن روی عشق انی چ عواقبی داره؟؟ (فوراً به سمت اتاقم رفتم واسلحه ام رو از توی کشو دراوردم. بعد از مطمئن شدن از فشنگ هاش بیرون اومدم.... - من دارم میرم...+ ینی چی تنها؟؟ اصلاً منم باهات میام.... - گوش کن میثم اول من میرم وقتی مطمئن شدن ک تنهام تو بیا فقط تنها نیا چون اونهاهم عده اشون زیاده میخوام امشب تموم اونایی روک به خودشون جرات دادن رو علی من دست بلند کنه رو صلاحی کنم.....+ افرین ابجی من میبینم ک دوباره انی بی رحم برگشته....

-قسم خورده بودم ک دیگه نشم اون انی ک عاشق خون بود اما همیشه تو ک میدونی علی نفس منه اگ اون طوریش بشه....+ میدونم..حاضری چشمای همه عالم رو ببندی ولی نمیداری چشمای علی بسته بشه...- فقط دعا کنه بلایی سر علیم نیاد وگرنه تموم خونوادشون رو جلوی چشماشون میکشم..قسم میخورم..به جون علی قسم میخورم اگ علی طوریش بشه همه خونوادشونو به درک میفرستم..+/// مدارک چی؟؟ میخوای با خودت ببریش...؟؟؟- باخودم میبرم کیان از فردا دیگه زنده نیست ک بخواد اون مدارک به دردش بخوره...+ پس زودتر راه بیفت...- بذار مدارک رو بردارم..+ کجا گذاشتیش؟؟... (رفتم از توی اشپزخونه یه چاقو برداشتم زیر مبل رو پاره کردم....- اینهاش....+ ایول عجب جایی..- من دیگه برم ادرس رو ک داری وقتی به اونجا رسیدم بهت تک میزنم توهم نیم ساعت بعد راه بیفت خب؟؟+ باشه خواهری تو فقط مواظب خودت باش....- توهم همینطور.. یگانه هنوز به داداش میثمش نیاز داره پس خیلی مواظب باش....+ باشه ابجی کوچیکه برو عشقت منتظرته....)

آخرین نگاهم رو به داداشم انداختم نمیدونستم از اونجا زنده بیرون میام یا نه؟؟ ولی نمیدارم واسه کسایی ک دوششون دارم اتفاقی بیفته عشقم .. همه کسم .. نگران نباش من دارم میام .. زود میام پیشت *****....

وقتی به محل رسیدم تعجب کردم زیادی دور از شهر بود خدا کنه میثم زود برسه .. قبل از پیاده شدنم یه تک بهش زدم و گوشیمو خاموش کردم و تو ماشین گذاشتمش + کیه؟؟ - باز کن ... + به به انی خانم گل بفرمایید خانم .. - گمشو کنار تنه لش + وایسا خانم خوشگله کجا؟؟ باید بگردمت + اوه اوه چ اسلحه ای هم با خودش آورده بابا قرار نیست ک همدیگه رو بکشیم .. یه داد و ستد کوچیکه دیگه ... مدارک رو میگیریم تو هم به عشقت میرسی ...

ضر مفت نزن اون رئیس همه کارت کجاست؟؟ صداش کن (هه فکرکردی اشغال من اگ جنازتو اینجا نندازم اروم نمیگیرم اگ امروز همتونو به جهنم نفرستادم اسمم یگانه نیست) + به به بین کی اینجاست؟؟ عشق من .. عزیز من خیلی نامردی عشقم میدونی چند وقته ندیدمت مگ بهت نگفتم باید درمورد اون مدارک باهم حرف بزنیم ولی تو رفتی پشت سرتم نگاه نکردی //؟؟ منم مجبور شدم خودم پیام سروقتت ک البته فهمیدم چرا چند وقته نیستی؟؟ اخه مشغول لاو ترکوندن با این جوجه ماشینی بودی .انی و عشق نه... اصلا بهت نیامد (انگشت اشاره ام رو تهدید وار جلوش تکون دادم چشمم پر از خشم بود .. پر از نفرت .. صبر کن اقای افشار من امروز گلوله اتیشم پرت به پرم بگیره اتیشت میزنم) - دفعه آخرت باشه درمورد علی من اینطوری حرف میزنی هر وقت خواستی درمورد علی من حرف بزنی قبلش دهن نجستو اب بکش الانم نیومدم اینجا تورو ببینم علی کجاست؟؟ (با دستش اتاقی رو بهم نشون داد) (به سمت اتاق پرواز کردم ... چون علی من اونجا بود.. وقتی در رو باز کردم دیدم بی جون یه گوشه افتاده ... دستتون بشکنه بین چ به روز عشقم آوردن..... جلوی پاش زانو زدم ... نمیخواستم گریه کنم اومده بودم خون بریزم .. نمیخواستم اون اشغال گریه

ام رو ببینه - علی جونم .. عزیز دلم .. چشمتو باز کن .. ببین یگانته اومده .. ببین همه کسم من اینجام .. چشمتو باز کن علی؟؟ چرا چشمتو باز نمیکنی؟؟
نکنه..... نه ... (سرمو به سینش چسبوندم وقتی صدای قلبش رو شنیدم اروم گرفتم
..... خداروشکر فقط بیهوشه ... + خب عشقتو دیدی حالا بریم سر اصل مطلب مدارکم
کو؟؟؟؟ - تو ماشینه یه نفر رو بفرست بره بیاره (سوییچ رو به طرفش پرت کردم)
+ میبینم ک خیلی دوسش داری؟؟ من موندم این جوجه از کجا پیداش شد کی
عاشق هم شدین؟؟ هان .. شاید عشق اول و اینا اره؟؟؟؟ - اونش دیگه به تو ربطی
نداره ولی اینو بدون کیان تاوان تموم زخم هایی ک روی تن علی من انداختی رو با
دادن جونت پس میدی؟؟؟؟ (سرشو با لودگی آورد جلو و قیافه اش رو لوچ کرد) +
جدا عشقم چطوری؟؟؟؟ (از فرصت استفاده کردم و امپولی ک زیر استینم قایم کرده
بودم و محکم به گردنش زدم

اینطوری عزیز دلم (چشماش داشت از حدقه درمیومد تا ۱۰ دقیقه دیگه مثل
سگ جون میده تو اون امپول یکی از قوی ترین زهر های دنیا بود وقتی اون مرده
داشت منو میگشت دستهامو بالا بردم ک بگرده وقتی اسلحه رو پیدا کرد فکر فقط
اونو با خودم اوردم ... - میدونی کیان وقتی اینطوری میبینم داری جون میدی عشق
میکنم من هیچ وقت ازت خوشم نمیومد ولی خب کاری هم به کارت نداشتم ولی تو با
دست زدن به علی من کار خیلی اشتباهی کردی مگ نمیدونستی اگ کسی به اموال
انی یا کسایی ک دوسش داره چپ نگاه کنه انی اون نگاه رو برای همیشه تو نطفه خفه
میکنه.... + انییی... کمک .. کمک کنن. دارم خف.. هه می ششم - کمکت کنم من؟؟
ببین رنگت داره سفید میشه ینی داره زهر تو بدنت اثر میکنه .. تا چند دقیقه دیگه
برای همیشه میری به جهنم ... اشتباه کردی کیان ک فکر کردی انی اگ شغلشو بذاره
کنار قدرتشو .. خوی وحشیشو از دست میده ... اما یادت رفته بود ک این پسری ک
الان به این روز انداختیش عشق منه منم قطع میکنم نفس کسی رو ک جرات کنه

دست رو عشق من بلند کنه .. حالا هم اروم بخواب خوش بگذره + یگانه ؟؟؟)
با صدای علی رومواز کیان گرفتم و برگشتم .. چشمش باز بود... - همه کسم؟؟ خوبی
؟؟ درد داری؟؟ من اینجام دیگه نمیذارم اتفاقی برات بیفته) - عیب نداره عشقم
خوب میشی دیگه نمیذارم این اتفاق برات بیفته بین چه بلایی سرش اوردم .. مرده
.. فکر کرده میتونه دست روی قلب یگانه بلند کنه و بعدش زنده بمونه .. + صدای
چیه؟؟؟ - تیر اندازی .. میثمه + یگانه اینکار رو نکن مگ تو قول ندادی دیگه
دستتو به خون الوده نکنی؟؟ - نمیتونم علی تو این دنیا هیچ کس مهمتر از تونیست
برای من اگ الان جلوی اینا رو نگیرم بعدا هر کدوم از دشمنام به خودشون اجازه
میدن هر بلایی ک خواستن سر تو بیارن ... + یگانه خوبی؟؟ - میثم اومدی داداشی
؟؟ بین علی من خوبه زخمی شده ولی نفس میکشه
+ گفتم ک خواهری نگران نباش علی تا وقتی عشق تورو همراهش داره هیچ وقت
اتفاقی براش نمی افته... + خوبی علی اقا؟؟ + ممنون خوبم ... (همینطور ک میثم
زیر بغل های علی رو گرفته بود و داشت میبردش بیرون .. منم رفتم سر وقت کیان
همونطور ک حدس میزدم مرده بود .. رفت به درک اشغال وقتی رفتم بیرون
همشون مثل جنازه افتاده بودن ... عوضی ها نمیدونستن با بد کسی درافتادن + انی
در ماشین بازه؟؟ - اره بازه ... (عشقم لنگون راه میرفت وقتی به جلوی در رسیدم
دیدم یکی از ادمای کیان با وجود تموم زخماش اسلحه اش رو به سمت علی گرفته
بود میخواست یگانه رو از پا دربیاره ... میخواست به قلب یگانه شلیک کنه -
علی؟؟؟؟ .. فقط تونستم با سرعت به سمتش برم و از پشت تو اغوشش بگیرم ... و بعد
تیری بود ک به سمت چپ سینم برخورد کرد و نفسمو برید چشمام سیاهی رفت و
دیگه چیزی نفهمیدم (علی).

با صدای یگانه ایستادم صدای قدمهاشو میشنیدم ک داشت با سرعت به سمتم میومد
.... وقتی به خودم اومدم ک یگانه بهن چسبید و بعد تیری بود ک به طرف عشقم

پرتاب شد. و یگانه تو اغوشم افتاد... شوکه شده بودم همه این اتفاقات تو کمتر از دودقیقه افتاد + یگانه؟؟ یگانه چشمتو باز کن بینمت عشقم... میثم.. چرا یگانه چشماشو باز نمیکنه اصلا کی بهش شلیک کرد.. چیشد. هان.. یگانه.. عزیزم مگ قول ندادی ازم مواظبت میکنی هان میخوای علیت بمیره... میخوای نفس عشقت قطع بشه.. مگ عاشقم نبودی... یگانها (دادمیزدم.. خودمو میزددم.. باید چیکار میکردم.. میثم مثل مجسمه ایستاده بود خشکش زده بود.. + میثم زنگ بزنی امبولانس.. تورو خدا زنگ بزنی داره از دست میره. زنگ بزنی لعنتی... الان امبولانس میرسه عشقم نگران نباش نمیدارم طوریت بشه.. جون علی طاقت بیار.. بلند شو دوباره بهم بخند.. بلند شو دوباره بهم بگو دوسم داری

بلند شو دوباره اسممو صدا کن تا باز بهت بگم جان علی.. بلند شو خانومم... مگ قرار نبود خانومم بشی... بلند شو یگانه.. فدای مهربونیات بشم.. فدای قلب مهربونت بشم ک همیشه عاشق این علی نامرد بود.. ببخش اگ تنهات گذاشتم.. تو همیشه منو به همه ترجیح دادی اما من چی؟؟ من ازت گذشتم... من تنهات گذاشتم بین اینهمه کثافت... من باعث شدم.. تورو خدا منو ببخش عشقم... اگ طوریت بشه علی میمیره یگانه.. بلند شو عزیزکم.. بلند شو خانوم خوشگلم... بلند شو دوباره به این علی نامرد بگو دوسش داری... + علی بلند شو امبولانس اومد باید زودتر برسونیمش بیمارستان... بلند شو..... (انگار یه خواب بود.. نه خواب نبود یه کاب*و*س بود.. عشقم جلوی چشم پر پر شد اونم بخاطر منه اشغال.. منی ک ۹ سال بجز عذاب و درد هیچی بهش ندادم... فقط نشسته بودم و نگاه میکردم.. به عشقم.. به یگانم... به یگانه ای ک اروم روی برانکارد خوابیده بود.. چطوری میتونی بدون من اروم بخوابی؟؟ بین دارم گریه میکنم مگ نگفتی دوست نداری چشمای مرد زندگیتو گریون ببینی پس بیا دوباره اشک منو پاک کن.. خدداااگ این امتحانه زودتر تموم بشه چرا منو به عشقم امتحان میکنی؟؟ بسش نبود ۹ سال بخاطرم درد کشید حالا ک لباش

میخندید... حالا ک دوباره داشت عاشق میشد.. حالا باید نفسشو میگرفتی؟؟ نه تو نباید بذاری اتفاقی برایش بیفته.. تو نباید بذاری خدا... نباید... (میثم زیر بغلم رو گرفته بود و میخواست تو ماشین بذاره) -+ میخوام پیش یگانه باشم.... + باشه پس مواظب باش.... (سوار امبولانس ک شدم).. عشقم اروم خوابیده بود.. صورتش سفید شده بود از بس خون از دست داده بود).. مثل فرشته ها میمونه.. کی میگه یگانه من سنگدله؟ / کی میگه یگانه من بی رحمه.. اون فرشته منه.. اون نفسه منه.. نمیخواهی چشمتو با کنی همه کسم؟؟ بین علی تو اینجاست بین قرار به بی وفایی نبود ها.. بین تو وقتی صدام کردی من چشمامو باز کردم ولی.. چرا.. چرا هرچی صدات میکنم جوابمو نمیدی؟ هان؟ بلند شو یه بار دیگه مثل قدیم اشک منو پاک کن.. تو هنوز خیلی بهم بدهکاری.. هنوز خیلی جاهل هست باهم نرفتیم فردا تولده دوستته مگ قرار نبود باهم بریم تولد.. اونشب قرار بود مثل فرشته ها بدرخشی.. قرار بود باهم برقصیم.. یادت رفته قرار بود خانوم خونم بشی

قرار بود عروسم بشی... بلند شو چون علی تنهام نذار.... (اینقدر گریه کردم و باهاش حرف زدم ک نفهمیدم کی به بیمارستان رسیدیم... فقط وقتی به خودم اومدم ک یگانه من تو اتاق عمل بود و من هیچ کاری نمیتونستم برایش بکنم... از خودم بیزارم چرا یگانه میتونه برای زنده نگ داشتن من هر کاری بکنه ولی من نمیتونم چرا پاهام جون نداره؟؟ چرا منم حس میکنم دیگه نفسی برام نمونده؟؟ راه میرفتم و باخودم حرف میزدم تا اینکه خودمو جلوی نمازخونه دیدم... چقدر خوب بود ک تو امریکا هم برای مسلمانا یه نمازخونه درست کردن.... الان بیشتر از هرکسی خدا میتونه کمکم کنه وقتی وارد نمازخونه شدم صدای گریه ام حتی تا عرش خدا هم رفت.... + خدا منو میبینی؟؟ منم علی.. همون بنده گناهکارت همون ک خیلی ساله ازت دلخوره.. تو این ۱۰ ساله پیش یگانم رو ازم گرفتی گفتم حکمته.. قسمته... اما الان من این چیزارو نمیفهمم من معجزه میخوام فقط.. معجزه... به جون خودت قسم اگ یگانم طوریش

بشه منم یادم میره ک تو قران گفתי خودکشی حرامهمن میرم جهنم از یگانم دور میشم ..چون یگانه من بهشتیهیگانه من یک فرشته است .اگ هر کاری هم کرده تقصیر من بوده ..خدا خواهش میکنم به جوونیش رحم کن خواهش میکنم +.... بلند شو علی تا ده دقیقه دیگه عمل تموم میشه بیا بیرون ...فورا از جام بلند شدم ک درد شدیدی تو قفسه سینه ام احساس کردم ..اینقدر به سینم مشت زدن ک تموم تنم درد میکرد ولی اینا در برابر اینکه داشتم یگانم رو از دست میدادم هیچی بود&&&&****.....

+اقای دکتر چیشد؟؟ عمل خوب بود ..یگانم کی حالش خوب میشه؟؟ + ما عملش کردیم ولی متاسفم امیدی به زنده بودنش نیست ..تیر به نزدیکیه دریچه قلبش اصابت کرده ..ما تموم تلاشمون رو کردیم ولینمیخوام امید بیجا بدم ولی احتمالش هست بیشتر از ۲۴ ساعت زنده نمونه(با هر حرفی ک از زبون دکتر میشنیدم قلبم میشکست ..صدای شکستنش رو شنیدم میدونستم منم میمیرم .+ میثم میشنوی چی میگه ،هان ..یگانه بخاطر من روی اون تخته من اونوقت من اینجام .سالم ..چرا هان؟؟ چرا نداشت تیر به من بخوره ..میداشت من بمیرم مگ جون من چ ارزشی داشت /؟

کی میگه دیگه چشماشو باز نمیکنه؟؟ یگانه من باید بلند بشه .باید دوباره بخنده ..مگ فردا تولده دوستتون نیست برایش لباس انتخاب کردم باید اونو بپوشه ..(صدای گریه دوتا مرد کل بیمارستان رو پر کرده بود همه با ترحم نگامون میکردن) + چیه؟؟ چرا اینطوری نگاه میکنید مگ چی شده؟ یگانه من زنده است ..اون بدون من هیجا نمیره ..خودش گفت دیگه تنهام نمیذاره ..مگ نگفت میثم؟؟ مگ نگفت علی نفسمه؟؟ پس چرا بلند نمیشه ببینه عیش دیگه نمیتونه نفس بکشه ..؟؟ (به یگانم نگاه کردم به دختر محکمی ک حالا بی حرکت روی تخت دراز کشیده ..چشمای نازشو بسته بود ...همون چشمایی ک من عاشقشون شدم ...چرا اینکار رو کردی یگانه؟ مگ

تو نمیدونستی علی بدون تو میمیره ؟ چرا میخوای تنهام بذاری ؟؟ + داداش بیا برو یکم بشین داری از پا میفتی .یگانه بلند بشه تورو اینجوری ببینه موهای منو دونه دونه میکنه ..میدونی ک چقدر جونش برات در میرههمیشه تو هذیوناشاسمتو میاورد ..نمیدونستم تو کی هستی ؟ هر چی ازش میپرسیدم چیزی نمیگفت ...ولی میدیدم غم چشماشویگانه دیوونت بود علی ۹ سال پیشش بودم میدیدم سر یه تاریخی ..تلفناشو جواب نمیداد .در خونه رو باز نمیکرد ..میدونستی اونروز چ تاریخی بود .روز تولدتبخاطر اینکه خودشو جلوی تو انداخت سرزنشش نکن .اگ اتفاقی برات می افتاد یگانه هم زنده نیمونداون برمیگرده بخاطر تو هم ک شده برمیگردهمطمئنم مگ میشه عشقشو جا بذاره و بره+ میشه سوییچ ماشین یگانه رو بدی ؟؟؟ + اره بیا بگیر فقط مواظب خودت باش تو امانت یگانه ای پس تند نرون خب؟؟؟؟؟ + باشه(وقتی سوار ماشین شدم بوی عطر یگانه به مشامم خورد خانم شیک و دوست داشتنی من ..تموم دقیقه هایی ک باهم تو ماشین داشتیم جلوی چشمم اومد ...خنده هامون ..نگاهامون ..حرفامون ..ضبط ماشین رو روشن کردم...دنبال یه اهنگ بودم ..اهنگی ک بتونم باهاش گریه کنم ..دلَم گرفته قد تموم دنیا ..تموم نامردی های دنیا ..کاش برگردی همه کسم ..کاش برگردی ..

بازم سیزدهمه نامرداومدم پیشت شلوغه انگار پنجشنبه شده ..چیزی ک تو رو میکشت خ ی ان تام بود و چیزی ک منو... میکشه لبخند تو..لعنت به خودم ک هر کاری کردم خودم کردم ..دور موهامو نزدم هیچ .ریشامم بلند کردمخدا برگردونش کل تنم مال تو ..یا اون مال من ...یا منم مال توببخش خیلی اذیت کردمممببخش خیلی اذیت کردم ..پاشو بریم هر جا تو بگی پاشو نفس بکش و بازم مثل قدیما دستامو بگیر ...د پاشو فدای اون خندت ..سر من اونهمه شب گریه ..زاری ..ببخش من کم گذاشتم و وسط خنده هام اشکات باریدپاشو هر حرفی ک دوست داری با من بزن د پاشو لعنتی .د پاشو پرنسس من ..همون پسریم ک بازم ازت

فورجه میخواد به امید تو زدم نه به امید برج میلاد .. تو پاکی به خدا خاکتم تبرکه
..تصویرت میاد تودود سیگارم ازهر پکش ...

سخته وقته مردنش زیر تابوتش باشی ..سخته ببینی ک عشقت بی تحرکه ..بلند شو
دیگه عشقم نذار فریادبکشم ..فکرت ازارم میده همیشه دکشم کنم ..تو برگرد لعنتی
نذار گناه کنم .تو برنگردی مجبورم ک نبش قبر کنم ..بلند شو ببین خودمو تو اتاق
حبس کردمپی ام هات ازارم میده ..اون ویس های با گریت ..هه همشونو حذف
کردم ...نشد باهم باشیم نازم ...خدا کنه اون دنیا یکی مثل من باشه فدا پاکیت بشم
من ک سفارش دادی شعر روی سنگ قبرت تکس من باشهمشت زدم به قبر تو
کیود شده دست و پنجمتو پرکشیدی و اسمونو زدی توی پرم ..تو برگرد قرار بود
بشی مادر پسرمببخش خیلی اذیت کردم پاشو بریم هر جا تو بگی ...پاشو نفس
بکشو و بازم مثل قدیما دستامو بگیر..د پاشو فدای اون خندت سر من اونهمه شب
گریه .زاری ..ببخس من کم گذاشتم ووسط خنده هام اشکات باریدتو برگرد
میریم جاهایی ک تو میخواستی ...توبرگرد من واست نمیدارم واست کم و کاستی ...تو
برگرد راضی کردن خونوادت با من ..تو برگرد ک جونم تویی ..جون ندارم نامرد...تو
برگرد از صفحه ی چت بیرون نمیرنم ..اگ بودی دوریت زندگیمو ویرون نمیکرد
..خدا برنگردونیش به خدا کافر و بی رحمم ..تو برگرد کافه نمیریم ..کافه رو میخرم
..تو برگرد من نمیدارم ریملت بریزه ..توبرگرد ک هنوز واسم خاطرت عزیزه ..

بلند شو ببین ک هنوز افت خونوادم ..من به دادت نرسیدم ..تو برس به دادم تو برگرد
من دیگه سرت حرصی نمیشم ..جواب دوستت دارم هاتو با مرسی نمیدم ..یه سنگ
قبر جلومه ک اسم تو روش نوشته ..برگرد با اینکه میدونم جات تو بهشته ...توبرگرد
نگا دوست و رفیقمام رفتن ..هفتم گرو هشتم ..بغض کرده خفم ..بهت نمیداد کفن
...دورم خالی شده نگا سنگ قبرت روش اسمت حکاکی شده ..بگو اون دنیا کی
اشکاته پاک میکنه ..؟؟ د بگو لعنتی کی اخماتو وا میکنه ؟؟ تو برگرد اصلا همش

ارایش کن برگرد ک با تو فهمیدم معنی آرامشو.... (ارشاد آرامش ۲.... پیشنهاد میکنم
حتما گوش کنید به درک بیشتر احساسات علی خیلی کمک میکنه)؛.....
(صدای حق هقم تو کل ماشین پیچیده بود.. با صدای گوشی ضبط رو کم کردم) +
علی خودتو برسون یگانه ایست قلبی کرده خواهرم قلبش نمیزنه علییی برگرد
..برگرد عشق یگانه... تورو خدا برگرد پاتو از اینجا گذاشتی بیرون قلب خواهرم
ایستاد... بر نمیگرده علی... بر نمیگرده خواهرم.. علی بیا..... (ینی چی مگ میشه
..؟؟ اون نباید بره اون نباید علیشو تنها بذاره... نه نمیتونه... اون حق نداره..)
نمیدونم با چ سرعتی خودمو به بیمارستان رسوندم.... + چیشده میثم... برگشت..؟
چش شد یهو؟؟ + بر نمیگرده علی. دعا کن. فقط دعا کن. اون بیشتر از هر چیزی الان
به عشق و دعای تو احتیاج داره یگانه مارو تنها نمیداره مطمئنم..... (از پشت شیشه
نگاش میکردم.. بر نمیگشت هر چی بهش شوک میداد بر نمیگشت... ینی چی؟؟ چرا
بر نمیگرده.. اون نمیتونه تنهام بذاره امکاننننن نداره.... مشت هامو توشیشه میزد
...برگرد لعنتی... یگانه برگرد.. برگرد جون علی برگرد.. ببین زانو هام داره خم میشه
بین عشقت داره زجر میکشه..... چرا دست از کار کشیدن.. شوک بهش بدیدلعنتی
ها... برش گردونید.. تو رو خدا برگرد یگانه.. برگرد نفسم.... + چیشد دکتر چرا دیگه
بهش شوک ندادید.. بهم بگید... بگید. ک حالش خوب شده... خواهش میکنم.. بهم
بگید..... + متاسفم غم اخرتون باشه..... +..... چی میگی مرتیکه...؟؟ مگ میشه
؟؟ نه این امکان نداره. یگانه علی رو تنها نمیداره؟ نه.. دروغ میگی؟ دارید مثل
سگ دروغ میگی.... درووووووووووغهههه..... چشمام سیاهی رفت و دیگه چیزی
نفهمیدم.....

چشمامو ک باز کردم رو تخت بیمارستان بودم و سرم به دستم وصل بود من چرا
اینجا بودم؟؟؟ + حالت خوبه؟؟ + من چم شده میثم.؟؟ یگانه کجاست؟؟ (فقط واسه
چند ثانیه فراموش کردم.. ک دیگه عشقم نیست.. کاش دروغ باشه) + میثم بهم بگو

میمیردم .. عرق سرد روم نشسته بود .میگفتن زن وقتی میخواد زایمان کنه مرگ رو جلوی چشمش میبینه ..دقیقا همینطوری بود ..داشتم میمیردم انگار ..علی کجایی پسس) + بیا ..پیاده شو خانومی اروممواظبش باشید- علی؟؟ + جانم ...؟؟؟ جان علی؟؟- ببین اگ سالم از اتاق عمل بیرون نیومدم مواظب بچه هامون باش اونا رو از همه بیشتر دوست داشته باش یه مادر خوب براشون پیدا کن مواظب باش اذیتشون نکنه خب؟؟ + هیس ساکت باش بچه هامون فقط مامان خودشونو میخوان نه مادر دیگه ای ...خب؟؟ تو قوی هستیاز پس سختی از این ها براومدیتو عشق علی یادت رفته؟؟ تو مرگ روهم شکست دادی الانم نه بخاطر من ..بخاطر بچه هامون سالم برگرد خب مقاوم باشعشق علی- آخخخخ خددداااا...+ مواظبش باشید آقای دکتر ...یادتون نره اولویت با خانومه خب؟؟ + باشه جوون تو نگران نباش ایسالله هموشون سالم از اتاق عمل میان بیرون ..فعلا(علی....)

وای خدا دارم از استرس میمیرم ...هنوز پارسال رو یادم نرفته ک پشت در این اتاق عمل چقدر مردم و زنده شدم ...هی بهش گفتم....خانوم جان بچه میخوایم چیکار ببین چقدر کنار هم خوشبختیم چرا میخوای جونتو به خطر بندازی و اینهمه درد رو به جون بخری...؟؟؟ اما نه خانوم لجباز تر از این حرفهاست ...مگ حرف به گوشش میره؟؟ نه الا و بلا من بچه میخوامحالا هم خانومم یک دختر و پسر ازم بارداره ..دختر و پسر من .خدای من باورم نمیشهفکرشو نمیکردم پدر بودن اینقدر حس قشنگی باشه ..درسته اولش یکم غر میزدم .ولی وقتی خبر بارداریشو شنیدم انگار دنیا رو بهم دادن هر ماه ک شکم یگانه بزرگتر میشد من عشق میکردم ..مگ جز اینا از خدا چی میخواستم ...کنار عشق اولم ..کنار بچه هامون .خدارو شکر ک خدا یه فرصت دوباره به هر دوامون داد با قرار گرفتن دستی روی شونم سرمو بالا اوردم... +چطوری داداش؟؟ + سلام میثم خوبی؟ + مرسی بردنش تو؟؟+ اره ولی میثم میترسم هنوز اون روزهارو یادم نرفته هی بهش گفتم بچه میخوایم چیکار؟؟ من دیگه

دلم نمیخواود از یک کیلومتری در بیمارستان رد بشم اما بازم اینجام . پشت در این اتاق لعنتی ... اه...+ عصبانی نباش داداش یگانه هیچیش نمیشه ..اون به عشق تو و حالاهم بچه هاش مطمئن باش سالم از اون اتاق میاد بیرون+ اره ولی یادته دکتر گفت بخاطر ایست قلبی و اون مرگ چند دقیقه ای نباید باردار بشه ...براش خطرناکه ..ولی چی خانوم لجباز تر از این حرفهاستخیلی میترسم ..کاش زودتر از اون اتاق لعنتی بیاد بیرون+ نگران نباش فقط براش دعا کن+ سولماز کجاست ???+ حال پدرش خوب نبود مجبور شد برگرده ترکیه خیلی معذرت خواست و ازم خواست به جاش کلی بچه هاتو ابلموبو کنم راستی من داییش میشم دیگه ???+ نه په خالش میشی+ ای بابا علی تو هم همش بزن تو پر من(میثم و سولماز یه ماه بعد از عروسی ما عقد کردن الان دوماهی هست ک رفتن سر خونه و زندگیشون یگانه وقتی اونوا باهم ازدواج کردن چقدر براشون خوشحال بود ...) خدا کنه زودتر از اون اتاق بیاد بیرون چون براش یه سورپرایز توپ دارم ..میخواوم چیزی بهش هدیه کنم ک خیلی ساله ازش محرومه.....

۶ساعت گذشت فکر کنم دیگه اخرای عملش باشه+ در اتاق عمل باز شد و یگانه رو آوردن بیرون) + آقای دکتر خانومم حالش چطوره ??+ خدارو شکر عمل خوبی بود جای نگرانی نیست+ ممنون دکتر خیلی ممنون+ وظیفه است جوون.....(الهی قربونش برم مثل فرشته ها خوابیدهچقدر رنگ و روش پریدهضعف کرده عشقمناز من.....کنار تختش نشستم و دستاشو تو دستم گرفتم کی فکرشو میکرد ک یگانه مادر بچه های من بشه ..کی فکرشو میکرد من پدر بچه های یگانه بشم وقتی با سارا ازدواج کردم فکر کردم دیگه یگانه تمومهتموم دنیام پر شد از ناامیدی ...پر از ترس ...فکر میکردم برای همیشه یگانه رو از دست دادم اما یادم رفت خدایی اون بالا نشسته ک همیشه نگاهش به قلب های عاشق ما جوونا هست ...همیشه حواسش هست ک کسی قلبش به ناحق نشکنه.....

.... + خانومم اجازه هست؟؟ - اا علی کجا رفتی تو؟؟؟ + رفته بودم + سلام (با صدای نا اشنایی به پشت علی نگاه کردم..

کسایی رومیدیدم ک خیلی سال بود تو حسرت اغوششون سوختم مامان و بابای عزیزم تا قبل از اینکه علی برگرده پیشم ..پشیمون بودم از اینکه از پیششون رفتم درست بود بعضی وقتها بهم اهمیت نمیدادن اما همیشه حامی من بودن همیشه پشتم بودن ..این ..اون چیزی بود ک تو اوج جوونیم از کنارش ساده گذشتم ...بعدش من موندم و یه دنیا پشیمونی - مامان جون ..باباجون + جان دلم .دخترم دلم برای هر دوتون تنگ شده بود ...منو ببخشید ک اونطوری ترکتون کردم ..به خدا شرمندم + دشمنت شرمنده دخترم ..تقصیر ما هم بود نباید اونقدر درگیر کار میشدیم ک از تک دخترمون غافل میشدیممارو ببخش عزیزم - اینطوری نگید مامان جون ..هممون اشتباه کردیم هر کدوممون به یک طور + خوبی باباجان؟؟ (به بابام نگاه مردم ک تا اونموقع ساکت ایستاده بود) - خوبم بابایی شما خوبید؟؟؟ + خوبم دخترم الحمدالله - بابایی منو ببخشید؟؟ + این چ حرفیه دخترم اولش از دستت عصبانی بودم چون تو دردونه من بودی ولی بعدش نشستم فکر کردم دیدم تا حدودی هم حق با تو فکر میکردم چون دخترمی هیچ وقت از دستت نمیدم ..اما یه روز به خودم اومدم دیدم ک دیگه پیشم نیستیمنو ببخش باباجان منم کوتاهی کردم - قربونتون برم ..دیگه فراموش کنید ...گذشته رو (میدونستم همه اینا کار عشق زندگیمه ... کار عمرم .. کار علی من با صدای مامانم نگاهم رو از علی گرفتم) + خب .خب عیادت هارو کردیم دیگه ..حالا بریم بیرون ک دخترم میخواد با شوهرش و بچه هاش تنها باشه ما فعلا میریم بیرون دخترم تو هم به بچه هات شیر بده راحت باش..... - باشه به سلامت + سورپرایزم چطور بود عشقم؟؟؟ - میدونستی دیوونتم؟؟؟ ... میدونستی میمیرم برات؟؟؟/؟؟؟ + تو چی میدونستی نفسمی؟؟؟ میدونستی عمرمی؟؟؟ میدونستی جونم به جونت وصله؟؟؟ - اا علی فقط به جون

من نه... به جون من و بچه هامون... مسئولیت من و تو از این به بعد خیلی بیشتر میشه
علی نمیخوام بچه هام هیچ وقت روزایی ک من تجربه کردم رو تجربه کنن... مامان و
بابای من سرگرم کارشون بودن و از من غافل شدن نمیخوام من و تو هم اونقدر درگیر
هم بشیم ک بچه هامون احساس تنهایی کنن +..... اینطوری همیشه عزیزم من و تو
همیشه کنار بچه هامون میمونیم.. چهار تایی باشه؟؟؟- اوهوم +..... حالا اسمشونو چی
بذاریم؟؟؟؟

-اسم پسر مونو من میدارم +... پس اسم دختر مون رو هم من میدارم... + خب خانومم
بگو ببینم اسم این شاهزادمون چی میشه؟؟؟- علیرضا +..... خوبه.. حالا چرا علیرضا
+... چون همیشه میخوام اسم تو کنار اسم پسرم باشه... تا پسرم وقتی بزرگ شد
همیشه یادش بمونه ک باید مثل پدرش بشه.. همونقدر مهربون.. همونقدر پاک و
دلرحم +... پسرم بعد از تو دومین مردی ک من دوباره عاشقش میشم +... اسمشو
میدارم علیرضا ک من دوباره باز عاشق تو بشم +..... خب بگو ببینم تو میخوای اسم
دختر مونو چی بذاری؟؟؟؟ + یکتا... منم میخوام دخترم مثل مادرش یه فرشته بشه
.. یگانه و یکتا ینی تک و بی نظیر... خانوم من همیشه بی نظیر بوده تو همه
چی... میخوام دخترمم مثل مادرش معصوم باشه... مثل فرشته ها +... من هم بعد تو
دوباره عاشق یه دختر میشم اونم دخترمونه... خوشحالم ک به زندگیم اومدی عشقم
+..... - منم خوشحالم ک با اومدن نفوس و زندگی و امید رو بهم هدیه دادی +..... (من و
علی کنار هم خوشبختیم و من باز هم اینو به خودم یاداور میشم ک همیشه تو اوج
ناامیدی ممکنه قرعه به نام توییخته. اره علی قرعه ای بود ک وقتی به یکی دیگه افتاد
ناامید شدم... دل سرد شدم.. اما الان میبینم ک خدا همیشه حواسش به دل ما عاشق
ها هست +... خدا مارو هیچ وقت شرمنده دل عاشقمون نمیکنه +... منم توصیه میکنم
هیچ وقت ناامید نشید ممکنه کسی. رو یه زمانی از دست بدید اما شما هیچ وقت از



اینده باخبر نیستید... به خدا اطمینان کنید و سکان زندگی رو به دستش بسپارید
..ک اون همیشه بهترین هارو برای ما میخواد....

پایان

[پیشنهاد می شود](#)

[رمان جای مادرم زندان نیست | مریم علیخانی](#)

[رمان کاش نبودم | مهلا جعفری](#)

[رمان به دنبال انتقام_Mahbanoo_A](#)

این کتاب در سایت یک رمان ساخته شده است (1roman.ir)